فلسفه بلاياى طبيعى و مصايب

نويسنده : مسعود نادرى كلرودى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيش گفتار

ظهر جمعه بود و ما مهمان . وقتى بر ميزبان حاضر شديم بعد از ساعتى گفتند در كرمان زلزله آمده . من تعجب نكردم چون استان كرمان ، منطقه اى زلزله خيز است و حتى شهرى مثل جيرفت را، كه به «دقيانوس» نيز معروف بوده ، يك بار با خاك يكسان كرده است كه آثار آن هنوز در كنار شهر جيرفت بعد از كلرود برجاست . در سالهاى اخير نيز در گلباف و كرمان زلزله هاى متعددى آمده است .

با خبر تلويزيون متوجه شدم محل زلزله ، شهرستان بم بوده است . مى خواستم بدانم آيا تلفاتى هم داشته يا نه ، اما هنوز خبر دقيقى داده نشده بود.

در بم تا به حال زلزله نيامده بود و دليل آن ، اين است كه ارگ قديمى بم با قدمتى بيش از دو هزار سال ، تا پيش از وقوع زلزله پابرجا بود. وقتى از عمق واقعه آگاه شدم تصميم گرفتم به منطقه بروم . ساعت حدود ٢١ بعد از ظهر با بنده براى عزيمت به منطقه تماس گرفتند.

زمانى كه به محل عزيمت رسيديم ديدم افراد زيادى جمع شده اند و كمكهايى براى آسيب ديدگان فراهم آورده اند. چون تعداد افراد، فراوان بود اعلام كردند آنان كه داراى تخصصى هستند در اولويتند. از اين رو اسم تعدادى را نوشتند و دو اتوبوس پر شد و ديگر جايى براى سوار شدن نبود. افراد بر جاى مانده ، مى كوشيدند به هر طريقى شده وارد اتوبوس شوند: التماس مى كردند، بعضى بغض راه گلويشان را بسته بود و مى گفتند ما نيز تخصصى داريم اما از آنها معذرت خواهى مى شد.

به هر حال ، اتوبوس راه افتاد، اما آنان به دنبال اتوبوس مى دويدند و اجازه نمى دادند در آن بسته شود. وقتى اين شور و هيجان را ديدم به ياد اوايل انقلاب و يكرنگى و همدلى مردم در آن زمان و هشت سال دفاع مقدس ‍ افتادم . همه ناراحت و نگران بودند و براى رسيدن به بم لحظه شمارى مى كردند و از بنده درباره اين شهر و مردم و منطقه مى پرسيدند. كم كم از دو راهى بم - جيرفت گذشتيم ديگر به شهر خاموش شدگان و داغديدگان نزديك مى شديم ؛ شهرى كه زمان تلؤ لؤ چراغهاى آن ، از دور نمايان بود. راه بندان عجيبى بود. از ساعت ٢١ بعد از ظهر تا شش صبح در ترافيك مانديم . اين راه بندان بدان جهت بود كه سيل كمكهاى مردمى به سوى شهر بم سرازير شده بود و نمايشى بود از عاطفه و احساس مردم و حماسه آفرينى آنان . همه به مردم ايران درود مى فرستادند.

بر تابلو نوشته شده بود: فاصله تا بم پنج كيلومتر. نفس ها در سينه ها حبس ‍ شده بود و گه گاهى گفته مى شد: براى شادى رفتگان زلزله صلوات ! براى سلامتى مجروحان حادثه صلوات ! تنها صداى صلوات و فاتحه بود كه دل سكوت و خاموشى را مى شكافت .

هوا كم كم داشت روشن مى شد. همه ، سرها را از پنجره بيرون آورده بودند تا ببينند چه خبر است . خرابى ها در اوايل شهر كم بود، اما هر چه به مركز شهر نزديكتر مى شديم عمق خرابى ها نمايان تر مى شد. شدت فاجعه آن چنان بود كه همه را گيج و مبهوت كرده بود. بعضى اشك مى ريختند و ناله سر مى دادند و برخى الله اكبر مى گفتند و عده اى آيه استرجاع ( إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ )تلاوت مى كردند و از خدا براى بازماندگان صبر و براى رفتگان آمرزش مى طلبيدند. عزيزى مى گفت : مگر با اين خرابى ، كسى مانده كه خدا صبرش بدهد!

ديگر خبرى از مردم خونگرم و مهمان نواز بم با آن لهجه شيرين نبود. آن همه حيات و سرزندگى و فعاليت ، به باد رفته و در دل خاك ماءوا گرفته بود. ديگر از هياهوى بچه ها خبرى نبود. خاك بود و خاك ، و مرده پشت مرده . تنها صداى امدادگران و لودرها و كاميونها مى آمد

و از اين ميان تنها نخلهاى بم استوار ايستاده بودند. خدايا! اين عزيزان كجا هستند!

اعلام شد تعداد اجساد زياد است . براى دفن آنان به كمك احتياج داريم لذا من و عده اى بدان جا رفتيم وقتى به محل رسيديم با صحنه اى بس جانسوز و دلخراش مواجه شديم . تمام عزيزانى را كه در شهر به دنبالشان بوديم در اينجا يافتيم ، خاموش و بى حركت . ديدن طفلى در آغوش مادر، منقلبم ساخت و از خود بى خود شدم .

در هر گوشه گروهى را ريخته بودند. اشكم سرازير شد، خدايا! چه مى بينم !

عزيزان روحانى را مى ديدم كه دارند بدنها را تيمم مى دهند، كفن مى كنند و دارند داخل قبر مى گذارند و لودرها هم روى آنها خاك مى ريزند. غريب بودند و مظلوم . اگر عزيزى از دست مى رود عزادار و تشييع كننده دارد، اما اينجا همه تنها بودند و غريب .

اجساد را با هر وسيله اى مى آوردند: كاميون ، وانت ، اتوبوس و... .

خدايا! اينان شيعيان ابا عبد الله الحسين هستند؛ همانانى هستند كه در عزاى سيد و سالار شهيدان بر سر و سينه مى زدند و اكنون چون او غريب ، در دشت بم ، به ديار ابديت شتافته اند. خدايا! آمرزش خويش را از آنان دريغ مدار و در سايه رحمت خويش جايشان ده !

بعدا از تلويزيون خبرى با اين مضمون شنيدم كه روزنامه اى انگليسى نوشته بود: مردم ايران كه مسلمانند چرا خدا زلزله را براى آنها فرستاده است ؟

در قبرستان همه منقلب و حيران بودند و هر كسى مشغول كارى بود: مردى حدود چهل ساله ، كه بيلى در دست داشت ، اشك مى ريخت و در حالى كه بدن عزيزانش را دفن مى كرد رو به آسمان مى گفت : خدايا! شكرت . راضى ام به رضاى تو!

اما آن طرف تر مردى را ديدم كه با ناراحتى مى گفت : خدايا! مروتت شكر! اين چه بلايى بود كه بر سر ما آوردى ! اما كسى او را دلدارى مى داد و مى گفت : ناراحت نباش . همه ، خانوادگى رفتند و در آن عالم به بهشت مى روند مگر نشنيده اى كه مى گويند هر كسى زير آوار بميرد اجر شهيد را دارد. راضى باش به رضاى حق .

در ديگر سو، ديگرى با لهجه بمى مى گفت :

گناه ! گناه ! گناه كه زياد بشه عذاب هم مياره . اما در مراجعت پدرى را ديدم كه بر بالين زن و دو فرزند چند ماهه و چند ساله اش زار مى گريست و مى گفت : خدايا! چرا اينها رفتند و من ماندم گناه اينها چه بوده ؟ اينها كه طفل معصوم و بى گناه بودند!؟

ظهر كه براى استراحت و نماز به چادرها رفتيم ديديم آنجا هم امداد گران دور هم جمع شده اند و هر كس اظهار نظرى مى كند و دارند واقعه و علل و عوامل آن را بررسى مى كنند: آقايى مى گفت : مى بايستى ساختمانها را قوى و مهندسى مى ساختند. خدا كه به ما عقل داده اگر مهندسى مى ساختند اين جور خراب نمى شد و زير آوار نمى ماندند. ديگرى در جواب گفت : خيلى از ساختمانهاى مهندسى ساز هم خراب شدند ديگرى مى گفت : اين باعث شد مردم به خود آيند. ديگرى مى گفت : مردم بم را خدا دوست مى داشت و مى خواست پاك از اين دنيا بروند. فرموده اند: هر كس زير آوار بماند اجر شهيد را دارد. و اكثر آنها كه براى نماز بيدار شده بودند زير آوار نماندند. ديگرى مى گفت : آقا علت همه اين بلاها گناه است ، گناه .

آقاى روحانى كه در جمع آنها بود ناراحت شد و بلند شد و گفت : عزيز من ! چرا اين طور قضاوت مى كنيد؟ شما كه نمى دانيد جريان چه بود؟ اين جورى قضاوت نكنيد. يعنى چه گناه كردند؟ مگر هر جا بلايى آمده گناه است ؟ مردم بم مردمى با غيرت و متعصب ، مهمان نواز و جوانمرد بودند. اين مردم هم انقلاب كردند و شهيد دادند. پدر و مادر شهدا در اينجا بودند. اين مردم انقلاب و اسلام را يارى كردند. اين مردم حسينى بودند و عزادار حسين و چقدر اين مردم در جنگ شركت كردند و شهيد دادند پس هر كجا بلا آمد بايد بگوييم گنه كارند!؟ خوب ، ممكن است كه بين هر اجتماعى گناه كارانى هم باشند، اما اين درست نيست كه همه را گنه كار بدانيم . مى گويند بيشترين بلا براى مومنين و پيامبران در دنيا هست پس نعوذ بالله آنها گنه كارند كه دچار بلا شدند. ما نمى دانيم مصلحت خدا چه بوده ؟ كارهاى خدا داراى مصلحت است و در اين وقايع مصالح خاص هست . خيلى جاها پر از فساد است پس چرا آنجا هنوز عذاب نيامده است ؟ ديگرى گفت : اين دنيا ظرفيت عذاب آنها را ندارد. ديگرى گفت : در بين آنها اولياء الله است و خداوند به خاطر آنها عذاب نمى آورد. مگر نشنيده اى كه وقتى زكريا بن آدم مى خواست از قم برود حضرت رضا عليه‌السلام بدو فرمود: بمان و نرو. خدا به سبب تو عذاب را از اين مردم بر مى دارد.

ديگرى گفت : اگر اين وقايع عذاب است پس چرا اين بچه ها و اطفال معصوم كشته شده اند، گناه آنان چيست ؟ و جواب شنيد: عذاب كه بيايد تر و خشك را با هم مى سوزاند. از آن طرف آوايى بلند شد: الدنيا دار البلاء؛ دنيا، خانه امتحان و آزمايش است . خدا مى خواهد ما را امتحان كند، ببيند چند مرده حلاجيم .

جوانى گفت : اين حرفا چيه آقا! يك سلسله تغيير و تحولات و حركت در زمين رخ مى دهد و زلزله مى شود. اما پزشكى را هم ديديم كه فرياد مى زد: مردم به خود آييد و خدا را ببينيد!

حق با كيست ؟ چه كسى راست مى گويد؟ علت اين بلاها چيست ؟ آيا ما باعث شده ايم ؟ آيا علت آنها تغيير و تحولات مادى است ؟ ماهيت و حقيقت آنها چيست ؟ آيا حقيقت آنها شر است ؟ آيا شرور وجود دارد؟ اصلا چرا شر وجود دارد؟ مگر از خدا چه كم مى شود كه اين بلاها نباشد؟ خدا عادل است و حكيم ، پس چرا به بعضى خير و به بعضى شر مى رساند، به بعضى مال و به بعضى فقر و مصيبت مى دهد؟ آيا حق با آن پير مرد است كه مى گفت : اين چه بلايى است كه بر سر ما آوردى ؟ يا آن جوان كه مى گفت : علت مادى است ؟

علت اين بلاها و مصايب هر چه باشد آيا مى توان جلو آنها را گرفت و قضا و قدر و را تغيير داد، يا اينكه حتمى است و تغيير داده نمى شود؟ و آيا انسان مى تواند سرنوشت خود را تغيير دهد يا نه ، به اين نوع زندگى مجبور است ؟ اگر ممكن است چگونه ؟ به هنگام نزول بلا و مصيبت و وظيفه ما چيست ؟

بنده با ديدن اين صحنه ها و اظهار نظرها، كه از روح جستجوگر و پرسشگر آدمى سرچشمه مى گيرد، به فكر افتادم خيلى سريع پيش از چهلم رفتگان زلزله بم ، كتابى مختصر و روان در اين زمينه بنگارم و ثواب آنرا به روح رفتگان زلزله بم و همه گذشتگان نثار، و در آمد حاصل از چاپ كتاب را به بازماندگان زلزله بم تقديم كنم باشد كه ، ان شاء الله ، خداوند عزوجل از بنده بپذيرد.

قم ، مسعود نادرى

# بخش اول : فلسفه بلاياى طبيعى و مصايب

در اين بخش ، بحث مى كنيم كه چرا بلاياى طبيعى و مصايب در زندگى بشر وجود دارد. از اين رو، به بعضى از مباحث مقدماتى مى پردازيم تا به حل سؤ الهايى كه در اين زمينه مى شود، كمك شود.

## قضا و قدر

قضا به حسب لغت به معناى فيصله دادن و به تعبير ديگر، به معناى گذراندن و به پايان رساندن و يكسره كردن است و در معناى داورى كردن نيز به كار رفته است . بنابراين قضاى الهى درباره حوادث جهان بدين معناست كه خداوند اين حوادث را حتمى و قطعى قرار داده است كه ناگزير بايد واقع شوند.

قدر به مبناى اندازه و اندازه گيرى و چيزى را با اندازه معينى ساختن است و تقدير الهى ، يعنى خداوند اندازه هر شى ء را به او عطا فرمايد، چون خداوند كارهاى خويش را با علم و اراده انجام مى دهد.

بازگشت قضا و قدر به علم و اراده و مشيت الهى است . قضا و قدر به معناى سرنوشت نيز به كار مى روند.

آيا قضا و قدر تغيير مى كند يا نمى كند؟

بر اساس آيات و روايات ما دو نوع قضا و قدر داريم : قضا و قدر حتمى ، و قضا و قدر غير حتمى و معلق . اولى تغيير ناپذير است و دومى با اسبابى ، كه در روايات ذكر شده است مثل دعا، صدقه ، صله رحم و...، تغيير مى پذيرد.

## جبر و اختيار

در مورد حوادث ، يا علم ازلى حق و اراده او به آن تعلق گرفته و يا نگرفته است . اگر تعلق گرفته حتما بايد واقع شود وگرنه لازم مى آيد علم خداوند با واقع مطابقت نكند و تخلف از اراده حق گردد كه اين مستلزم ذات حق است و چنين امرى ، محال است ، چون ذات حق كامل است .. روشن است كه قضا و قدر، ايجاب و تقدير حوادث از طريق علل و معلولهاى نظام سببى و مسببى است و از طرفى لازمه قانون عليت آن است كه هر حادثه اى در شرايط مخصوص و با وجود علت تامه اش ، به طور قطع و حتم واقع شود. پس قضا و قدر عين حتميت و قطعيت است . در اين جا، اين سؤ ال مطرح مى شود كه تقسيم قضا و قدر به حتمى و غير حتمى چه مفهومى دارد؟

در اين مساءله گروهى ، قائل به جبر شدند و هر نوع اختيارى را از انسان سلب كردند و او را مجبور مطلق دانستند و گروهى نيز بر عكس آنان ، به اختيار قائل شدند كه اين نوع اختيار، در حقيقت به سلب اختيار از خداوند مى انجامد و اين كه انسان فاعل مستقل و مختار است .

اين نظر كه خداوند انسان را آفريده و به عبارتى علت محدثه است و بعد از ايجاد، وى اختيار كامل دارد؛ اختيارى كه نوعى سلب اختيار از خداوند و استقبال در فاعليت است ، مخالف با توحيد افعالى مى باشد و پذيرفتنى نيست . اما جبرى ها كه مى گويند خداوند از ازل همه چيز را مى دانسته است و مى داند سرانجام هستى و هر كس چه مى شود، در نتيجه هيچ موجودى از خود اختيار ندارد نيز مردود است ، چون علم ازلى الهى هيچ منافات و تضادى با اختيار انسان ندارد. علم خداوند به هستى علم به نظام على و معلولى آن است ؛ يعنى نظام جهان با همه علل و اسبابش ، متعلق علم بدون واسطه و مستقيم خداوند است ؛ به عبارت ديگر خداوند از ازل مى داند كه فلان حادثه از فلان علت و فاعل صادر مى شود و اين علم به معناى جبر نيست . در افعال اختيارى كه علت ، اختيار و قدرت و اراده شخصى است ، خداوند مى داند كه فلان فرد به سوء اختيار خود گناه مى كند و ديگرى به حسن اختيار خود راه ثواب مى رود. فعل اختيارى انسان با وصف اختيارى بودن متعلق علم ازلى خداوند است ؛ مثلا اگر استادى از استعدادهاى شاگردان و اندازه دانش آنان آگاه باشد و بداند شاگردى با استعداد خاص ‍ خود و تلاش و علمش ، با نمره بالا قبول مى شود، اين آگاهى ، هيچ گاه در موفقيت يا عدم موفقيت شاگرد مؤ ثر نيست ، بلكه خود فرد است كه مى تواند با اختيار خويش ، سعادت و توفيق خود را تاءمين گرداند و مى تواند به ورطه هلاكت و بدبختى فرو افتد.

نظريه سوم ، نظريه لا جبر و لا تفويض ، بل اءمر بين الاءمرين است ؛ يعنى از نظر عدليه و شيعه نه جبرى ها بر راه ثواب و درست رفته اند و نه تفويضى ها، بلكه انسان داراى اختيار و اراده است و مى تواند كارى انجام دهد يا ترك كند. اما اين اختيار و قدرت و اراده در عرض اختيار و قدرت و اراده الهى نيست ، بلكه در طول آن است . در اينجا دو مثال مى آوريم تا مطلب روشن شود:

١ - خورشيد و ماه هر دو مى تابند و هر كه مى نگرد مى بيند خورشيد مستقلا مى درخشد و درخشندگى دارد و ماه هم مستقلا وجود دارد و مى درخشد، اما اگر كارشناسانه بنگرد پى مى برد كه درخشندگى و زيبايى ماه از آن روست كه از خورشيد نور كسب مى كند و اگر خورشيد نباشد اين درخشندگى و زيبايى ماه هم نيست .

٢ - ما مى توانيم به سبب نور خورشيد ببينيم . خورشيد سبب روشنايى و ديده شدن اشياست ، اما سايه اشيا هم ديده مى شود. علت به وجود آمدن سايه اشيا خود آن اشيا هستند. البته اشيا به ذات خود سايه توليد نمى كنند، بلكه اين سايه ها به جهت وجود نور خورشيد به وجود مى آيند، بلكه صحيح اين است كه بگوييم علت ايجاد سايه ، هم اشيا هستند و هم خورشيد، اما نه در عرض هم بلكه در طول يكديگر.

اعمال و افعال انسان هم ، از خود انسان است ، اما در طول اراده خداوند نه در عرض اراده خدا؛ به عبارتى علت اصلى خداوند است ، همان طور كه علت اصلى سايه ، نور خورشيد است هر چند سايه به سبب اشيا به وجود مى آيد. پس انسان موجودى مختار و داراى اراده است و مى تواند در سرنوشت خود و قضا و قدر تاءثير گذارد، اما مختار مطلق نيست ، كه اثبات مبسوط و تفصيلى اين مطالب در كتب مربوط آمده است .

اكنون بايد توضيحى در مورد انواع توحيد بدهيم تا مباحث روشن تر شود.

## انواع توحيد

١ - توحيد ذاتى ؛ ٢ - توحيد صفاتى ؛ ٣ - توحيد افعالى ؛ ٤ - توحيد عبادى ؛

١ - توحيد ذاتى : براى هستى آفريننده اى است يگانه كه شريكى براى او نيست : لا اله الا الله .

توحيد ذاتى با دلايل و براهين استوار و محكم ثابت شده است و فطرت هم گواهى مى دهد كه او در ذات خويش يكتا و بى همتاست و از هيچ گونه جزئى ، نه جزء عقلى و نه جزء خارجى ، تركيب نيافته و بسيط است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

فلما راءينا الخلق منتظما و الفلك جاريا و اختلاف الليل و النهار و الشمس ‍ و القمر دل صحه الامر و التدبير و ائتلاف الامر على ان المدبر واحد (١) ؛ منظم بودن جهان آفرينش و پشت سر هم قرار گرفتن شب و روز، حركت منظم خورشيد و ماه ما را به اين موضوع رهبرى مى كند كه مدبر جهان يكى است و يك قدرت و يك تدبير بر جهان حكومت مى كند.

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّـهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّـهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) (٢) ؛

اگر در آسمان و زمين خدايى جز خداى يكتا بود هر آينه در آنها فساد و تباهى رخ مى داد.

٢ - توحيد صفاتى :

صفات خدا عين ذات اوست . اين كه مى گوييم خدا عالم است بدين معنا نيست كه علم خدا و ذات خدا دو چيز جدا از هم هستند، بلكه بدين معناست كه خدا عين علم است و همچنين صفات او عين يكديگرند؛ يعنى حقيقت علم او غير قدرت او نيست .

٣ - توحيد افعالى :

خورشيد مى درخشد، انسان به دنيا مى آيد و مى بالد، حيوانات به زندگى مى پردازند و خلاصه تمام هستى شتابان رو به كمال حركت مى كند كه همه اينها زاييده يك سلسله علل طبيعى است كه همه اين علل به خداوند منتهى مى شود و هيچ كدام به طور مستقل نمى تواند اين حركت و فعاليت را ادامه دهد؛ به عبارت ديگر افعال اختيارى انسان و افعال ساير موجودات ، در عين اينكه مربوط به خود آنهاست از ناحيه ذات الهى است كه اگر نازى كند فرو ريزد قالب ها، و قطع ارتباط مساوى است با عدم . لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم ؛ هيچ نيرو و توانى جز به خداوند بلند مرتبه و بزرگ نيست .

٤ - توحيد عبادى :

تنها كسى كه شايسته پرستش و عبادت است و بايد او به تنهايى پرستش ‍ شود وجود اقدس الهى است و غير او هيچ كس اين شايستگى را ندارد. (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (٣) ؛ پروردگارت حكم كرد كه جز او نپرستيد.

## اشاره به بعضى از صفات الهى

١ - قدرت خداوند:

خداوند بر خلق هر چيزى و انجام دادن هر كارى كه قابليت خلق و انجام دادن را داشته باشد تواناست و براى قدرت الهى هيچ گونه محدوديتى نيست . (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (٤)؛ خداوند همه چيز را آفريده است و به همه چيز عالم است .

٢ - علم الهى :

خداوند بر همه هستى با تمام خصوصيات آن آگاهى دارد و به علم حضورى در نزد او حاضر است .

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (٥)؛ آگاه باش مى راند آنكه آفريد و او لطيف و آگاه است .

( عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ )(٦)»؛ داناى غيب است و هيچ چيز از او مخفى نيست .

٣ - حيات :

خدايى كه هستى را آفريد و به آن علم دارد و مدرك آن است ، حيات دارد و حيات عين ذات اوست ( عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ (٧))؛ زنده اى كه نمى ميرد.

٤ - سميع و بصير:

پروردگارى كه اشيا را خلق مى كند، لازمه خلق ، شنوايى و بينايى درباره آن اشياست البته نه از نوع آفريده ها.

هو سميع بصير سميع بغير جارحه و بصير بغير آله (٨)

خدا شنوا و بيناست . شنواست بدون آن كه گوش داشته باشد و بيناست بدون آن كه چشم داشته باشند.

٥ - حكمت :

او كسى است كه هر چيز را حساب شده و دقيق با طرحى درست و شايسته به وجود آورده و از كارهاى لغو و بيهوده و زشت ، پيراسته است . لازمه حكمت الهى اين است كه جهان هستى هدفدار باشد؛ آنچه موجود مى شود يا خير باشد و يا براى وصول به خير باشد.

(عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِير)ُ (٩)

داناى پنهان و آشكار است و اوست حكيم و آگاه .

٦ - غنى :

او خدايى يگانه و بسيط و نامحدود است كه هيچ گونه نقص و كمبودى در او نيست و داراى همه كمالات و خوبى ها و بى نياز از غير است و همه آفرينش به او محتاج هستند، چون ناقصند.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّـهِ وَاللَّـهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (١٠)

اى مردم ! همه شما به خدا نيازمنديد و خداوند است كه بى نياز و ستوده است .

٧ - عدل :

عدل چند معنا دارد:

الف) رعايت حقوق و عطا كردن هر حقى به صاحب حق ، كه در مقابل ظلم ، يعنى پايمال كردن حق ديگران است . عدالتى كه در قانون بشرى بايد رعايت شود همين معناست .

ب) به معناى تساوى و نفى هر گونه تبعيض . البته رعايت تساوى در زمينه استحقاق متساوى است . و اگر عدالت ايجاب كند كه هيچ گونه استحقاقى رعايت نگردد و با همه چيز به يك چشم نگاه شود اين عدالت ، عين ظلم است . ج) موزون بودن . اين كه اگر يك مجموعه مى خواهد درست كار كند و به هدف برسد بايد متعادل باشد؛ يعنى هر چيز در آن به قدر مساوى ، وجود داشته باشد و بايد اندازه و جايگاه و كيفيت ارتباط اجزا مراعات شود. خورشيد به اندازه خاصى با زمين فاصله دارد كه اگر كمتر يا بيشتر بود كره زمين يا از شدت گرما يا سرما غير قابل سكونت مى شد. آب زمين به اندازه خاصى وجود دارد. اگر بيشتر بود خشكى ها آن را فرا مى گرفت . خداوند عليم و حكيم به مقتضاى علم و حكمت خود مى داند كه براى ساختمان هر چيزى ، چه چيزى و به چه اندازه لازم است و آن را در چه موقعيتى قرار دهد.«بالعدل قامت السموات و الارض (١١)» همانا آسمان ها و زمين به عدل پابرجاست .

د) رعايت استحقاق در افاضه وجود و امتناع نكردن از افاضه و رحمت است به آن چه امكان وجود يا كمال وجود را دارد، زيرا موجودات از نظر قابليت ها و امكان فيض گيرى از مبدا با يكديگر تفاوت دارند. خداوند كمال مطلق و خير مطلق و فياض مطلق است و به هر موجود آنچه را شايسته است مى بخشد و خودارى نمى كند و مراد از عدل الهى ، كه از صفات كمال اوست ، به همين معناست .

نكته : هيچ موجودى بر خدا حقى پيدا نمى كند كه دادن آن حق اداى وظيفه و دين شمرده شود؛ يعنى حتما بايد خداوند آن وظايف را انجام دهد تا عادل باشد. عدل خدا عين فضل و بخشش اوست ؛ يعنى فضلش را از هيچ موجودى در حدى كه امكان تفضيل براى آن موجود باشد، دريغ نمى كند. حضرت على عليه‌السلام فرمود: حق يك طرفى نيست ؛ هر كس كه بر عهده ديگرى حقى پيدا مى كند ديگرى هم بر عهده او حقى پيدا مى كند. تنها ذات حق است كه بر موجودات حق و منت دارد و موجودات بر او حق و منتى ندارند و بايد وظيفه خود را انجام دهند (١٢) .

با توجه به آنچه گفته شد چرا در جهان تبعيض وجود دارد؟ يكى سفید . است و ديگرى سياه ، يكى با هوش و ديگرى كودن ، يكى پولدار و ديگرى فقير، يكى سالم و ديگرى مريض ، يكى انسان آفريده شده و ديگرى حيوان ؟ چرا موجودات آفريده مى شوند آن گاه مى ميرند؟ وجود نقص ها، جهل ، ضعف ، فقر، بدى ها و شرور براى چيست ؟ چرا وقتى بعضى چيزها به وجود مى آيند چيزهايى از آن دريغ مى شود؟ وجود آفات و بلاياى طبيعى و غير طبيعى ، نظير سيل ، زلزله ، طوفان ، جنگ ها، بيماريها، ستم و...، كه كام انسانها را تلخ مى كند، براى چيست ؟ حكمت و عدل الهى ايجاب مى كند كه همه چيز خير و كمال باشد و نظام موجود، نظام احسن باشد پس چرا شرور و كمبودها، كه به نظام احسن ضربه مى زنند، موجودند؟

اشكال مشتركى كه بر عدل و حكمت الهى وارد مى شود وجود شرور است . كه اين شرور پديده هايى بى هدفى هستند، اشكال بر حكمت الهى است و اينكه اينها ظلم هستند، اشكال بر عدل الهى است .

## شر عدمى و نسبى است

وجود همه اشيا خير است . خير حقيقتا وجود دارد و اصلا خير، يعنى وجود داشتن و در مقابل ، شر عدم و نيستى است و وجود شرور از نوع فقدان ها، كمبودها و خلاءهاست . از اين جهت شرند كه خود عدم و نيستى و كمبود و يا منشاء نابودى و نيستى و كمبودند و وظيفه انسان جبران و پر كردن اين كمبودها و خشكاندن ريشه آنهاست .

در جهان هستى خوبى ها و بديها، كه به خير و شر تعبير مى شوند، دو دسته و دو ماهيت جدا و متمايز از هم نيستند. در طبيعت چون همه چيز محدود و ناقص است ، پس همراه و آميخته با وجود، يعنى خير، بدى ، يعنى عدم نيز هست . آن جا كه بدى هست خوبى هم هست ، آن جا كه خوبى هست ، بدى هم هست . نابينايى شى ء خاصى نيست ، بلكه بينايى ، همان فقدان و نبود بينايى است . فقر، وجودى خاص جز عدم دارايى ندارد. بيمارى وجودى خاص به جز عدم صحت ندارد، و همچنين ظلم و ديگر پديده ها. نادانى ، فقر، مرگ و...ذاتا بد هستند، اما گزندگان ، ميكروبها و درندگان ، ذاتا بد نيستند، بلكه وجودشان براى خودشان خير است ، اما از آن جهت كه منشا نابودى ديگرى اند بد محسوب مى شوند.

پس خداوند در جهان جز خوبى نيافريده است و نيستى ، مخلوق نيست و علت و خالق نمى خواهد. پس اين كه بگوييم خداوند عادل و حكيم ، خالق بديها و شرور است يا اين كه براى جهان هستى دو خالق است : خالق خوبى ها و خالق بدى ها، صحيح نيست .

نسبى در اين جا در مقابل حقيقى است نه نسبى در مقابل مطلق . بحث اين است كه شرور نسبى و اعتبارى اند پس براى آنها وجودى نيست . صفاتى كه اشيا به آنها متصف مى گردند يا حقيقى اند يا نسبى . وقتى صفتى براى چيزى بدون احتياج به امر ديگرى ثابت گردد آن صفت حقيقى است ، اما وقتى كه يك صفت براى موصوف ، به امر ديگرى كه طرف نسبت و مقايسه قرار مى گيرد، احتياج دارد اين صفت نسبى است ؛ مثلا حيات امرى حقيقى است ، ولى كوچكى و بزرگى صفتى است نسبى . وقتى مى گوييم : جسمى كوچك است يا بزرگ ، آن را با چيزى مقايسه كرده ايم . وقتى يك پرتقال را بزرگ مى بينيم كه از پرتقالهاى ديگر بزرگ تر باشد و يك هندوانه را وقتى كوچك مى دانيم كه نسبت به بقيه هندوانه ها كوچك باشد، اما همين هندوانه كوچك نسبت به آن پرتقال ، بزرگ است و ديگر كوچك نيست .

حالا بايد ببينيم بدى ها و شرور صفات حقيقى اند يا نسبى و يا بدى ها امورى عدمى و ذاتا بد هستند يا وجودى و خوب ، اما منشا امور عدمى و بدى ها هستند. اينكه خيلى چيزها بد هستند شكى نيست ، اما اين بدى ها نسبت به بعضى چيزها بد هستند نه نسبت به خودشان بلكه نسبت به خودشان خوبند. گرگ براى خودش خوب است اما براى گوسفند بد است . ميكروب براى خودش بد نيست ، اما براى بعضى موجودات كه آنها را مريض مى كند بد است . گوسفند براى علف بد است ، اما براى خودش و انسان خوب است .

وجود هر چيز دو اعتبار دارد: ١ - وجود براى خودش و از اين جهت حقيقى بوده و بد نيست و هر چيزى خودش براى خودش خوب است . آيا مى توان گفت خود مار براى خود او بد است ؟ خير، بلكه براى خود او، خوب است ، اما براى ديگران بد است . و آن چه به آن جعل و ايجاد تعلق مى گيرد وجود آن شى ء براى خودش است نه وجود آن براى ديگرى .

٢ - وجود هر چيزى براى اشياى ديگر وجودى اعتبارى و غير حقيقى بوده و هستى واقعى ندارد و جعل و خلق و ايجاد به آن تعلق نمى گيرد. پس ‍ اسناد امور اعتبارى به علت ، مجازى و بالعرض است لذا شرور با لذات مورد تعلق آفرينش قرار نمى گيرند؛ مانند سايه . همه سايه را مى بينند كه وجود دارد، اما ماهيت و حقيقت سايه چيست ؟ حقيقت و ماهيت سايه همان عدم نور و روشنايى است . آنجا كه نور نيست تاريكى و سايه است ؛ علت نور، خورشيد است و عدم نور، سايه . پس مى گوييم خورشيد سبب سايه است ، اما اين سبب بودن با سبب نور بودن فرق مى كند؛ هر چند كه اگر خورشيد نباشد سايه هم نيست . خورشيد نور را حقيقتا ايجاد مى كند، ولى سايه را حقيقتا ايجاد نمى كند. سايه چيزى نيست كه حقيقتا ايجاد شود، سايه از محدوديت و نبود ايجاد مى شود، بلكه عين عدم نور است .

در مورد شرور و بديها، چه نوع اول و چه نوع دوم ، مطلب از همين قرار است . اينها وجودى ندارند، بلكه وجودشان همان عدم وجود است و به علتى احتياج ندارند. از اين جهت كه خداوند آفريننده شرور است اشكالى در عدالت خدا نيست ، بلكه شرور عدمى هستند و آن چه خداوند مى آفريند وجود است و خوبى ، اما اشكال ديگرى پيدا مى كند: چرا نقص و كاستى و فنا در نظام هستى راه يافته : چرا يكى كور و ديگرى بينا و...، چرا جاى اين عدمها را وجودها پر نكرد؟ آيا اين نوعى منبع فيض نيست ؟ عدل الهى ايجاب مى كند كه اين خلاءها پر شود. با يك سلسله امور وجودى هستند كه براى خود خوب هستند، اما آنها علت براى يك سلسله نقضها و كاستيها و فناها، نظير زلزله ، بيمارى و...مى شوند و عدل الهى ايجاب مى كند كه اين امور نباشند تا آثار آنها نيز، نباشد؟

سؤ ال : آيا خداوند مى توانست بهتر از اين جهان را بيافريند؟

جواب : اين نظام بهترين كاملترين نظام در اين مرحله است . بايد با توجه به ادامه هستى عالم و جهان آخرت ، كه بعد از اين جهان مادى است قضاوت نمود.

سؤ ال : پس وجود شرور (سيل ، زلزله ، طوفان ، بيمارى و...)، كمبودها، اختلاف ها و اضداد و مرگ براى چيست ؟ خداوند مى توانست اين اختلاف ها را از بين برد و سياه و سفيد، پولدار و فقير، پستى و بلندى و زيبايى و زشتى وجود نداشته باشد. مى توانست همه را يك طور قرار دهد؛ همه را ثروتمند يا زيبا بيافريند. پس چرا بدون اختلاف نيافريد؟

جواب : براى اين اشكال مى توان دو جواب : يكى مختصر و كلى و ديگرى مفصل و مشروح داد. قبل از جواب به اين سؤ الات ، واجب است درباره چند مطلب بحث و روشن شود:

اول فايده دانستن اين مطالب و بعد خصوصيات وجودى انسان و خدا.

فايده دانستن اين مطالب

١ - بالا بردن علم و آگاهى و معرفت : حضرت على عليه‌السلام فرمود: الجهل اءصل كل شر (١٣) ؛ جهل ريشه همه بدبختيها و شرهاست . علم زينت مرد در دنياست و وسيله رسيدن انسان به رضوان الهى و در مقابل ، جهل انسان را به پرتگاه هلاكت و نيستى و جهنم مى كشاند. در نتيجه در آيين مقدس اسلام ، علم جايگاه والا و خاصى دارد و آيات و روايات زيادى در فضيلت آن وارد شده است : ارزش يك ساعت تفكر از ساعتها عبادت برتر است .

پيامبر فرموده است : اطلبوا العلم و لو بالصين ؛ علم را بجوييد اگر چه در چين باشد.

٢ - داشتن نتيجه عملى در زندگى : ديد انسان آگاه و عالم به زندگانى با جاهل و نادان فرق مى كند او بر اثر بينشى كه دارد اولا، به آسانى سختى ها و مصيبت ها و كمبودها را تحمل مى كند و در برابر آنها خود را نمى بازد و حاصل چنين صبرى ، رضايت الهى و كسب بهشت است .

ثانيا، در خوشى ها و شاديها و نعمتها سرمست و مغرور نمى شود تا از خداوند غافل گردد و به زندگى مادى و ناز و نعمت آن سرگرم شود كه پيامد آن خشم الهى و دوزخ است .

ثالثا، علم به اين معارف باعث مى شود ما در هر حال خدا را شاهد و ناظر بدانيم و در هر كارى از او كمك بخواهيم و خود را مستقل نپنداريم و تمام حركت و زندگى خود را از او بدانيم .

رابعا، باعث مى شود شخص عالم در زندگى فعال و پر جنب و جوش باشد و با اعمال خود قضا و قدر را هم تغيير دهد و به كمالات برسد و مثل گروهى كه مى گويند انسان مجبور به اين زندگى است و هر چه قضا و قدر باشد همان خواست خداست و هيچ راه گريزى نيست ، نيست ، چون چنان اعتقادى انسان را به عدم تحرك مى كشاند.

جواب اول : پس بنا بر آنچه در باره صفات الهى در گذشته گفتيم ، ما به آفريننده اى معتقديم كه زنده ، توانا، دانا، شنوا، بينا، حكيم ، عادل و نامحدود است ؛ خدايى كه احاطه كامل بر هستى دارد و همه چيز در دست قدرت اوست خدايى كه مصلحت ما را مى داند و از گذشته و آينده ما خبر دارد؛ خدايى كه عاشق بندگان خودش است و خوبى آنها را مى خواهد و مصلحت آنان را به آنها مى بخشد و آنچه را ناقص يا شر مى بينيم و مى دانيم از روى حكمت و مصلحت است كه گاه ، از درك آن مصالح و حكمتها عاجزيم .

## داستان : قصاص

روزى حضرت موسى از محلى عبور مى كرد، به سرچشمه اى در كنار كوه رسيد. با آب آن وضو گرفت و بالاى آن كوه رفت تا نماز بخواند. در اين موقع اسب سوارى به آن جا رسيد براى آشاميدن آب از اسب فرود آمد. او در موقع رفتن كيسه پول خود را فراموش نمود و رفت . بعد از او چوپانى رسيد كيسه را مشاهده كرد و برداشت و رفت . پس از چوپان پير مردى به سرچشمه آمد، آثار فقر و تنگدستى از ظاهرش آشكار بود، دسته هيزمى بر روى سر داشت هيزم را يك طرف نهاده و كنار چشمه آب خوابيد. چيزى نگذشت كه اسب سوار برگشت و اطراف چشمه را براى پيدا كردن كيسه جست ، ولى آن را نيافت . از پير مرد پرسيد، او اظهار بى اطلاعى نمود. بين آن دو سخنانى رد و بدل شد و به زد و خورد انجاميد. سرانجام اسب سوار آن قدر هيزم شكن را زد كه جان داد. حضرت موسى عليه‌السلام عرض ‍ كرد كه پروردگارا! اين چه پيش آمدى بود! عدل در اين قضيه چگونه است ؟ پول را چوپان برداشت پيرمرد مورد ستم واقع شد؟

خطاب رسيد: موسى ! همين پيرمرد پدر همان اسب سوار را كشته بود. بين اين دو قصاص انجام گرديد. پدر اسب سوار به پدر چوپان همان اندازه پول مقروض بود، او هم به حق خود رسيد. من به عدل و دادگرى حكومت مى كنم . انسان وجودى ناقص و محدود است : علم او محدود است و نمى تواند علت و حكمت همه چيز را درك كند و به سبب همين محدوديت ، تنها توانايى درك و فهم بعضى از مسائل آفرينش را دارد. او چون محدود و مادى است و با ماده انس و الفت گرفته تنها علل و عوامل مادى و ظاهرى را مى بيند، از اين رو گاه ، بر كار خدا خرده مى گيرد. اما كسى كه خالق هستى را خداى يگانه ، زنده ، توانا، شنوا، بينا، حكيم ، دانا و عادل مى داند، عقيده دارد خدا همه هستى را بر اساس عدل و با علم خويش آفريده و هر چيزى به جاى خويش نيكوست و هيچ ايرادى بر كارخانه آفرينش وارد نيست و عالم ماده ، عالمى با حساب و كتاب است كه هر عملى در آن ضبط مى شود و روزى پاداش آن داده خواهد شد.

با مشاهده نظم و هماهنگى در جهان هستى ترديدى نيست كه هر چيز در اين جهان بر اساس مصلحتى آفريده شده است ، هر چند كه ما فعلا از درك حكمت وجودى برخى از آنها ناتوان هستيم . قبلا فكر مى كردند بعضى از موجودات بى ارزش و زيان بارند، اما با پيشرفت علم متوجه شدند كه همان موجودى كه قبلا زيان بار به نظر مى رسيد مفيد بوده و نبود آن خللى در چرخه طبيعت به وجود مى آورد. هر چه اين دانش پيشرفت كند بشر باز به تمام رازها و سرهاى هستى نخواهد رسيد، مگر در حدى محدود. بعضى كه به فلسفه آفرينش راه نيافته اند و نمى دانند هدف از خلقت چيست ، فكر مى كنند كه دنيا جاى خوش گذرانى و تن آسايى است و نبايد هيچ گونه كمبود و دردى باشد و وظيفه خدا مى دانند (البته آنهايى كه به آفريننده قائل هستند) كه بايد همه چيز را براى همه مهيا و آماده كند تا زندگى راحتى داشته باشند. اينان با ديدن مشكلات زبان به شكوه مى گشايند و از ناكامى ها و كمبودها، دردها و بيمارى ها، سيل و زلزله و...مى نالند؛ در حالى دنيا جاى عيش و نوش و خوشگذرانى نيست . اين جا، جاى رشد و سازندگى و شكوفايى و آزمايش است و حتى خود دنيا براى هدفى ديگر آفريده شده است . شكى نيست كه سازندگى و رشد و شكوفايى مستلزم تحمل رنج و سختى و تفاوتها و امتحانات است .

امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود: ما من بليه الا و لله فيها نعمه تحيط بها (١٤) ؛ هيچ بلا و ناگوارى نيست مگر اينكه خداوند در نهاد آن خيرى قرار داده است كه آن چيز بر بلا احاطه دارد.

يا گاهى بعضى از ما عدالت را در مواردى جارى نمى دانيم ؛

مى بينيم فردى متقى تلاش مى كند، ولى چيزى عايدش نمى شود، اما فردى لاابالى ، بى زحمت صاحب همه چيز مى شود و يا فردى جنايتكار و عياش ، از مجازات مى گريزد، آن گاه به عدالت خدا ايراد مى گيريم و مى پرسيم : چرا فرد اول به پاداش عمل خود با وجود زحمتى كه كشيده بود نرسيد و دومى بدون زحمت رسيد؟ اين اشكال ناشى از عدم توجه به حكمت الهى است و اينكه ما هستى را در همين دنيا خلاصه كرده ايم و آخرت را، كه جهان حساب و كتاب و ثواب و عقاب است ، فراموش كرده ايم . بله ، اگر اين گونه بنگريم اشكال وارد است ، اما حقيقت چيز ديگرى است و بايد به دنبال حقيقت بگرديم و آن را بيابيم .

جواب دوم : عقل انسان با استفاده از شرع تا حدودى توانسته حكمت و فلسفه شرور و بلايا و مصايب را بداند كه در ذيل به چند تا از اين حكمت ها اشاره مى كنيم :

## فلسفه و حكمت بلاها و مصايب و اختلافات

سؤ ال شد كه چرا اختلاف ها، كمبودها، نقص ها و...در جهان وجود دارد؟ چرا خداوند هر چيز را يك جور و بى اختلاف نيافريد؟

جواب : به دو صورت مى توان مسئله را فرض كرد:

الف) جهان با همين صورت و خصوصياتى كه دارد با اختلافها و كمبودها و شرور و...، خود نظام احسن باشد و بهتر از اين تصور نشود، كه اين جا ديگر اشكالى نيست .

ب) جهان را طور ديگرى تصور و فرض نمود؛ يعنى هيچ گونه اختلاف ، كمبود و شرى در آن نباشد و پر از كاميابى و لذت بدون رنج و ناكامى و مصيبت باشد كه در اين جا دو سؤ ال پيش مى آيد:

١ - آيا در نظام هستى مى توان اين شرور، كمبودها، مصايب و...را حذف كرد؟ و آيا جهان بدون شرور ممكن است ؟

٢ - آيا اين شرور، مصيبت ها و ناكامى ها و...تنها ضرر و زيان مى رسانند يا نه ، اين ظاهر آنهاست ، بلكه آثار مثبت و فايده هم دارند و زيان و ضرر آنها در مقابل بعد مثبت و منفعت آنها هيچ است ؟

همان طور كه گفتيم در جهان هستى شرور و خيرات با همند و جدا ناشدنى ، و لازمه جهان با اين خصوصيات ، اين شرور، كمبودها و...است .

اين مطلب را خوب تصور نماييد: اگر بنا بود هيچ يك از اين تفاوتها و شرور و اختلافات نبود و از كثرت و تنوع خبرى نبود و همه چيز مثل هم بود، ديگر موجودات گوناگون وجود نداشتند و نظام هستى معنا و مفهوم نداشت كه در اين صورت لازمه آن ، اين بود كه تمام عالم بسيط باشد و از يك چيز تشكيل شود؛ مثلا همه سنگ باشد، يا آب ، يا... .

تمام زيبايى ، كمال و لذت هستى به همين اختلافها و گوناگونى و تفاوت هاست كه اين كثرت ها و اختلاف ها و موجودات مختلف با آثار خاص خود، از قدرت ذات اقدس الهى به عنوان آفريننده آنها حكايت مى كنند و اين كه از آيات و نشانه هاى او هستند:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّـهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (١٥)

به راستى در آفرينش آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز و گردش كشتى در دريا به طورى كه مردم بهره مند مى شوند و بارانى كه از آسمان فرو مى فرستد پس زمين را بعد از مرگش با آن زنده مى گرداند و در زمين هر نوع جنبنده اى پراكنده ساخت و بادها و ابرهايى كه در بين آسمان و زمين تسخير شده اند، جابه جا كرد، آياتى براى متفكران هست .

اگر هميشه نور باشد و روشنايى ، آيا روشنايى ، معنا مى دهد؟ يا با تاريكى است كه ما روشنايى را درك مى نماييم كه به قول سعدى : اگر همه شب ها شب قدر بودى ، شب قدر، بى قدر بود. اگر همه قوى باشند آيا ديگر قهرمانى و اين همه فعاليت و حركت براى آن و لذت رسيدن به آن معنا مى دهد؟ اگر همه چيز هميشه يك جور باشد، آن موقع ما لذتى را درك نخواهيم كرد. اگر همه جا آب باشد و اگر همه موجودات انسان باشند و حيوانى وجود نداشته باشد، اگر همه ، عالم و دانشمند باشند و اگر همه دارا باشند، ديگر حركت و فعاليت وجود نخواهد داشت و در نتيجه كمال و پيشرفتى به وجود نخواهد آمد.

اگر همه جا بلندى باشد و پستى نباشد، ديگر زيبايى و شكوه كوه را درك نمى كنيم . با گرسنگى است كه ما لذت سيرى و غذا را مى چشيم . اگر همه زيبا باشند ديگر زيبايى معنا و مفهومى ندارد. با وجود زشتى است كه زيبايى معنا و مفهومى پيدا مى كند. زيبا رويان مديون زشت رويانند. زشت ها بزرگ ترين حق را بر زيبايان دارند و زيبايى آنها مديون وجود زشت هاست .

اگر همه يكسان بودند ديگر تحركى نبود؛ نه كمالى ، نه لذتى ، نه عشقى و نه. اين گمان باطلى است كه بعضى مى گويند اگر همه چيز يكسان بود جهان بهتر بود و خيال مى كنند عدل و حكمت ، يعنى اين كه همه اشيا هم سطح و هم اندازه باشند. از اين روست كه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا استووا هلكوا (١٦)

تا مردم با هم تفاوت دارند در خير و رفاه هستند، ولى هنگامى كه بخواهند از هر نظر يكسان باشند نظام زندگى آنها از هم مى پاشد.

در اينجا ممكن است كسى اعتراض بكند و بگويد: پس چرا من را زشت آفريد و ديگرى را زيبا و چرا برعكس نشد؟ يا چرا من كم هوش و كم عقل هستم و ديگرى پر هوش و پر علم ؟

جواب : ممكن است كه شما در يك صفت ، مثلا زيبايى يا هوش از ديگرى پايين تر باشيد، اما در صفات ديگر، مثلا شجاعت يا قدرت و...بر او برترى داشته باشيد كه در اين صورت ، آن كمبود جبران مى شود. يا اينكه با اين كمبود، از تو وظيفه و مسئوليت كمترى مى خواهند تا ديگرى . همان طور كه پيامبران و عالمان وظيفه و مسئوليت بيشترى دارند تا ديگر مردم . از آنها خيلى چيزها خواسته شده كه از ديگران نخواسته اند. يا خداوند اين كمبود را در آخرت جبران مى كند چنان كه فردى زشت رو خدمت پيامبر رسيد و از زشتى خود و دخترانش شكايت كرد. كه در اين هنگام پيامبر چهره بهشتى اش را به او نشان داد كه فرد با ديدن آن ، به همين زشتى راضى شد.

## ١ - بلاها و مصيبت ها مادر خوشبختى ها

اين كمبودها و بلاها و مصيبت ها ما در خوشبختى ها و خوبى ها و كامروايى ها و كمالاتند. اين كه مى گويند: پايان شب سيه سفيد است ، درست است . لازمه خوشبختى و كمال ، تحمل رنج ها و سختى ها و مصايب است :

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) (١٧) ؛ با هر سختى آسانى هست .

اگر انسان مى خواهد به كمال و خوشبختى برسد بايد سختى ها را بپذيرد و برتابد و حتى خود را به رنج و تلاش بيندازد.

(وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (١٨))؛

براى انسان نيست مگر آن چه سعى مى كند.

پس اين مصيبت ها و سختى ها براى تكامل بشر لازم است و بشر اين گونه آفريده شده است تا به كمال وجودى خود برسد:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (١٩)؛

همانا انسان را در رنج و سختى آفريديم .

## ٢ - بلا براى اوليا

خداوند بندگان خوب خود را، كه به آنان توجه دارد، به بلا و مصيبت دچار مى كند امام باقر عليه‌السلام فرمود:

ان الله عز و جل ليتعاهد المومن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالهديه من الغيبه (٢٠)

خداوند از بنده مومن تفقد مى كند و براى او بلاها را به هديه مى آورد همان طورى كه مسافر براى خانواده خودش هديه مى آورد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا (٢١) ؛ خدا زمانى كه بنده اى را دوست بدارد او را در درياى شدائد غوطه ور مى سازد.

همان حضرت فرمود: ان اءشد الناس بلاء الانبياء، ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل (٢٢) ؛ گرفتار ترين مردم انبيا هستند و در درجه بعد كسانى كه از حيثيت فضيلت بعد از ايشان قرار دارند سپس به ترتيب هر كسى كه با فضيلت تر است .

## داستان : دخترم بيمار نشده

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خواستگارى دخترى رفت . پدر به تعريف دخترش پرداخت و امتيازهاى او را بر شمرد. از جمله گفت : اين دختر از زمان تولدش تا اين زمان بيمار نشده است . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مجلس برخاست و ديگر سخنى نگفت ، بعد فرمود: خيرى در چنين وجودى نيست كه مانند گور خر بيمار نمى شود. مرض و بلا هديه اى است از جانب خدا به بندگان خدا كه اگر از ياد خدا غافل شدند، آن مرض و پيشامد او را متوجه خدا سازد (٢٣) .

٣ - شكوفايى و رشد استعدادها

انسان بالقوه استعدادهاى گوناگونى دارد و مى تواند اين استعدادها را به فعليت برساند و شكوفا نمايد. لازمه اين شكوفايى تحمل سختيها، بلاها و مصايب است و در بر تو آنهاست كه استعدادهايش شكوفا مى شود و به كمالات جديدى مى رسد: (وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)؛ براى انسان نيست جز آنچه مى كوشد.

نابرده رنج گنج ميسر نشود مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد كسى كه مى خواهد متخصص رشته اى شود، بايد درس بخواند، زحمت بكشد. كسى كه مى خواهد قوى شود و پهلوان ، بايد عرق بريزد و تمرين كند و در پرتو سختى ها به خواسته خويش برسد.

٤ - استقامت و پايدارى

يكى ديگر از از حكمت هاى بلايا اين است كه انسان را مقاوم و صبور بار مى آورد كه ديگر مشكلات و مصايب نمى تواند او را متزلزل سازد و از پاى در آورد و به اصطلاح معروف ، آهن آبديده مى شود. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند: ان المومن اءعز من الجبل (٢٤) ؛

همانا مومن محكمتر از كوه است .

قرآن به صابرين و كسانى كه استقامت كردند مژده مى دهد:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) (٢٥) ؛ حتما شما را با اندكى از ترس ، گرسنگى و آفت در مال ها و جان ها و كمبود محصول مى آزماييم و مردان صبور و با استقامت را مژده بده .

## داستان : سكاكى

سراج الدين سكاكى از علماى اسلام ، در عصر خوارزم شاهيان مى زيسته و از مردم خوارزم بوده است . سكاكى نخست مردى آهنگر بود روزى صندوقچه اى بسيار كوچك و ظريف از آهن ساخت و در ساختن آن رنج بسيار كشيد. آن را به رسم تحفه براى سلطان وقت برد. سلطان و اطرافيان به دقت به صندوقچه نگريستند و او را ستودند. در آن وقت كه منتظر نتيجه بود مرد دانشمندى وارد شد، همه بدو تعظيم كردند و دو زانو پيش روى وى نشستند. سكاكى تحت تاءثير قرار گرفت و گفت او كيست ؟ گفتند: او يكى از علماست .

وى بر اثر اين حادثه از كار خود متاءسف شد و به تحصيل علم پرداخت . سى سال از عمرش گذشته بود كه به مدرسه رفت و به مدرس گفت : مى خواهم تحصيل علم كنم . مدرس گفت : با اين سن و سال گمان نمى كنم به جايى برسى ، بيهوده عمرت را تلف مكن . ولى او با اسرار مشغول تحصيل شد. او به قدرى حافظه و استعدادش ضعيف بود كه وقتى استاد به او گفت : اين مساءله فقهى را حفظ كن : «پوست سگ با دباغى پاك نمى شود»، او با بارها تكرار كردن اين عبارت كوچك ، فردا نزد استاد چنين گفت : «سگ گفت : پوست استاد با دباغى پاك نمى شود».

با اين سخن استاد و شاگردان خنديدند و سكاكى را به باد مسخره گرفتند. او ده سال زحمت كشيد، اما نتوانست علمى بياموزد، لذا دلتنگ شد و رو به كوه و صحرا نهاد. به جايى رسيد كه قطره هاى آب از روى بلندى به روى تخته سنگى مى چكيد و بر اثر ريزش مداوم خود، سوراخى در دل سنگ پديد آورده بود. مدتى با دقت نگاه كرد سپس با خود گفت : دل تو از اين سنگ ، سخت تر نيست ، اگر استقامت داشته باشى سرانجام موفق خواهى شد. اين را گفت و به مدرسه بازگشت و از چهل سالگى با جديت و حوصله و صبر مشغول تحصيل شد تا به جايى رسيد كه دانشمند عصر وى در علوم و فنون ادبى با ديده اعجاب بدو مى نگريستند. كتابى به نام مفتاح العلوم مشتمل بر دوازده علم از علوم ادبى نوشت كه از شاهكارهاى بزرگ علمى و ادبى به شمار مى رود (٢٦) .

٥ - امتحان

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (٢٧)

خدايى كه مرگ و زندگى را آفريد تا شما بندگان را بيازمايد كه كدامين در عمل نكوتريد.

## فلسفه بلايا

براى كسب و رسيدن به مرحله اى بالاتر و ارتقاى درجه ، امتحان لازم است . به امتحان معلوم مى شود كه آيا شخص ، لياقت مرحله بالاتر را دارد يا خير. كسى كه مى خواهد از دبيرستان وارد دانشگاه شود علاوه بر زحمت و تلاش ‍ بايد آزمون هم بدهد. وقتى كه مى خواهند به ورزشكاران درجه و كمربند بالاتر بدهند از آنها امتحان مى گيرند و دستور اجراى تكنيك ها و مبارزه را مى دهند تا ببينند كه آيا در اجراى آنها موفق است يا نه .

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: انما خلق الدنيا و اءهلها ليبلوهم فيها (٢٨) ؛ خدا دنيا و اهلش را آفريد تا آنان را بيازمايد.

در زندگى هم خداوند انسانها را با احكام و دستورهاى شرعى مى آزمايد تا روشن شود چه كسى به فرمان هاى او گردن مى نهد و چه كسى نافرمانى مى كند.

## داستان : ابراهيم عليه‌السلام و قربانى اسماعيل عليه‌السلام

خداوند ابراهيم عليه‌السلام را مامور كرد كه به دست خود اسماعيل عليه‌السلام را قربانى نمايد. اين جريان ، آزمايشى بود براى او، تا مقدار صبر و تحملش در برابر فرمان الهى معلوم گردد، و عطاى پروردگار به او از روى استحقاق و شايستگى باشد. حالا پس از سالها تنهايى و بى فرزندى ، وقتى كه نور چشم او كمى بزرگ شده و به سيزده سالگى رسيده ، ابراهيم مامور مى شود به دست خود او را ذبح كند.

ابراهيم به اسماعيل عليه‌السلام مى گويد: پسر جان ! من در خواب ديده ام كه تو را قربانى مى كنم ، بنگر تا راى تو در اين باره چيست ؟

گفت : پدر جان ! به هر چه مامورى ، عمل كن كه انشاء الله مرا از صابران خواهى يافت . خود اسماعيل عليه‌السلام پدر را به اين كار ترغيب مى كند و مى گويد: اكنون كه تصميم به كشتن من دارى ، دست و پايم را محكم ببند كه در وقت سر بريدنم ، آن موقع كه كارد بر گلويم ميرسد، دست و پا نزنم ، و اجر و ثوابم كاسته نشود، زيرا مرگ سخت است و ترس آن را دارم كه در آن هنگام مضطرب شوم و ديگر آن كه كاردت را تيز كن و به سرعت بر گلويم بكش تا زودتر آسوده شوم . هنگامى كه مرا بر زمين خوابانيدى صورتم را رو به زمين بنه ، و مرا به يك طرف صورت بر زمين نخوابان ، زيرا مى ترسم چون نگاهت به صورت من بيافتد، حال رقت به تو دست دهد و مانع اداى فرمان الهى نشود.

جامه ات را هنگام عمل بيرون آر كه از خون من چيزى به آن نريزد و مادرم آن را نبيند. اگر مانعى نديدى پيراهنم را براى مادرم ببر، شايد براى تسليت خاطرش در مرگ من وسيله موثرى باشد و آلام درونى اش تخفيف يابد. پس ‍ از اين سخن ها بود كه ابراهيم به او گفت : به راستى تو اى فرزند! براى اداى فرمان خدا نيكو ياور و مددكار هستى .

ابراهيم عليه‌السلام فرزند را به منا (قربانگاه) آورد و كارد را تيز كرد و دست و پاى اسماعيل را بست و روى او بر خاك نهاد، ولى از نگاه كردن به او خوددارى و سر را به روى آسمان بلند مى كرد. آن گاه كارد را بر گلويش ‍ نهاد و به حركت درآورد، اما مشاهده كرد كه لبه كارد برگشت و كند شد. تا چند مرتبه اين عمل تكرار شد كه نداى آسمانى آمد: اى ابراهيم ! به راستى كه رويا و ماموريت خود را جامه عمل پوشاندى . جبرئيل به جاى اسماعيل ، گوسفندى عليه‌السلام آورد و ابراهيم آن را قربانى كرد؛ و اين سنت براى حاجيان به جاى ماند كه هر ساله در منى قربانى انجام دهند (٢٩) .

## داستان : هارون مكى

سهل خراسانى به حضور امام صادق عليه‌السلام آمد و از روى اعتراض ‍ گفت : چرا با اين كه حق با توست نشسته اى و قيام نمى كنى ؟ اكنون صد هزار نفر از شيعيان تو هستند كه به فرمان تو شمشير را از نيام بر مى كشند و با دشمن تو خواهند جنگيد. امام براى اينكه عملا جواب او را داده باشد، دستور داد، تنورى بيفروزند. آن گاه به سهل فرمود: برخيز و در ميان شعله هاى آتش تنور بنشين .

سهل گفت : اى آقاى من ! مرا در آتش مسوزان ، حرفم را پس گرفتم ، شما نيز از سخنان من بگذريد. خداوند به شما لطف و مرحمت كند.

در همين ميان يكى از ياران امام صادق عليه‌السلام به نام هارون مكى به حضور امام رسيد. امام به او فرمود:

كفشت را به كنار انداز و در ميان آتش تنور بنشين ، او همين كار را بى درنگ انجام داد و در ميان آتش تنور نشست . امام متوجه سهل شد و از اخبار خراسان براى او مطلبى فرمود، گويى خودش از نزديك در خراسان ناظر اوضاع آن سامان بوده است .

سپس به سهل فرمود: برخيز و به تنور بنگر. چون سهل به تنور نگاه كرد، ديد هارون مكى چهار زانو در ميان آتش نشسته است .

امام فرمود: در خراسان چند نفر مثل اين شخص وجود دارد؟

عرض كرد: سوگند به خدا حتى يك نفر در خراسان ، مثل اين شخص وجود ندارد!

فرمود: من قيام نمى كنم آن هم در زمانى كه (حتى) پنج نفر يار راستين براى ما پيدا نمى شود. ما به وقت قيام آگاه تر هستيم (٣٠) .

٦ - ارتقاى درجه

بعد از امتحان گروهى قبول مى شوند و سرافراز از امتحان بيرون مى آيند و به درجه اى مى رسند كه آن مقام قرب الهى و كسب بهشت است و گروهى همه مردود مى شوند كه جايگاهشان دوزخ و عذاب الهى است .

## داستان : على عابد در زندان

در ميان فرزندان امام حسن مجتبى عليه‌السلام ، كه منصور دوانيقى آنها را زندانى كرده بود و در زندان فوت شد، على عابد (على بن حسن مثلث) بود، كه از نظر عبادت و ياد خدا و صبر ممتاز بود. هنگامى كه منصور، سادات و بنى الحسن را در زندان حبس كرد، به قدرى زندان تاريك بود كه روز و شب معلوم نمى شد مگر به واسطه اذكار همين على عابد، زيرا چنان مرتب و متوالى بود كه زندانيان دخول وقت نماز را مى فهميدند. يك روز عبد الله بن حسن مثنى از سختى زندان و سنگين بودن زنجير شكوه كرد و به على عابد گفت : ابتلا و گرفتارى ما را مى بينى ، از خدا نمى خواهى ما را از اين بلا نجات دهد؟ على عابد كمى مكث كرد و آن گاه فرمود: عمو جان ! براى ما در بهشت درجه اى است كه به آن نمى رسيم مگر به صبر بر اين بلاها و يا شديدتر از اينها؛ و براى منصور جايگاهى است در جهنم كه به آن نمى رسد مگر آنچه درباره ما روا مى دارد. اگر بر اين گرفتارى و شدايد صبر كنيم ، به زودى راحت خواهيم شد، چون مرگ ما نزديك شده است . اگر ميل دارى ، براى نجات خود دعا مى كنيم ، لكن منصور به آن مرتبه اى كه در جهنم دارد نخواهد رسيد.

عبد الله گفت : صبر مى كنيم . سه روز نگذشت كه على عابد در حال سجده از دنيا رفت . عبد الله گمان كرد او در خواب است ، گفت : پسر برادرم را بيدار كنيد، همين كه او را حركت دادند ديدند بيدار نمى شود و فهميدند از دنيا رفته است (٣١) .

٧ - كفاره گناهان

گاهى بلاها براى از بين رفتن گناهان است و چه بهتر اين كه انسان در دنيا به گرفتارى و دشوارى ها مبتلا شود، چون عقاب و عذاب آخرت خيلى سخت تر از عذاب دنياست . امير مومنان على عليه‌السلام در دعاى كميل اين چنين مى فرمايند: فكيف احتمالى لبلاء الاخره ...؛ پس چگونه تحمل كنم بلاى آخرت را تحمل كنم و آن بلايى طولانى و هميشگى و كم ناشدنى است و از خشم و انتقام خدا به وجود آمده است و آسمانها و زمين در برابر آن توان ايستادگى ندارند، اى آقاى من ! تا چه رسد به من كه بنده توام و خوار و بى مقدار و گدا و بيچاره ام اى معبودم !.خداوند به بعضى نظر لطف و رحمت دارد و مى خواهد كه در همين دنيا عقوبت و پاك شوند و در نتيجه ، در همين دنيا آنها را به مصايب و سختيها دچار مى سازد كه مصايب و سختى ها كفاره گناهان آنان شود و بدين سبب پاك از دنيا بروند. اما درباره بعضى كه به طور كلى خدا و آخرت را فراموش ‍ كرده اند اما در دنيا خوبى هايى هم داشته اند به عكس عمل مى كنند؛ يعنى در همين دنيا پاداش خوبى هاى آنها را مى دهد تا در آخرت پاداشى نداشته باشند و مستقيم به جهنم بروند.

## داستان : كفاره گناهان

پيامبرى از پيامبران بنى اسرائيل به شخصى گذشت كه زير ديوارى جان داده بود، و نيمى از بدنش را كه بيرون از ديوار بود درندگان پاره كرده بودند. از آن شهر گذشت و به شهر ديگر وارد و ديد بر جسد يكى از بزرگان شهر، كه مرده بود، كفن ابريشمى كرده و بر تابوت زرين نهاده اند و براى جنازه اش ‍ عنبر و عود به كار برده و جمعيت زيادى در تشييع جنازه اش شركت كرده اند به خداوند عرض كرد. خدايا! تو حكيم و عادل هستى و ستم روا نمى دارى از چه رو آن بنده ات كه هرگز شرك نياورد، آن طور بميرد و اين شخص كه هرگز تو را پرستش ننموده اين طور.

خطاب شد: همان طور كه گفتى من حكيم هستم و ستم روا نمى دارم ، اما آن بنده گناهانى داشت ، خواستم اين نوع مردن ، كفاره گناهانش باشد ، كه پاكيزه نزدم بيايد و اين شخص كارهاى نيكى داشت ، خواستم پاداش آن را در دنيا به او بدهم و چون به نزدم وارد شد كردار نيكى نداشته باشد.

٨ - اجر و ثواب

هرگاه خداوند بنده اى را دوست داشته باشد بدان بنده لطف و رحمت مى كند بدين گونه كه او را به بلا و مصيبت دچار مى سازد تا به پاداش صبرش ‍ بر بلا پاداشى فراوان بدو بدهد. من ابتكى من المومنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اءجر اءلف شهيد (٣٢)

هر مومنى به بلايى مبتلا شود و بر آن صبر كند برايش مثل اجر هزار شهيد خواهد بود. بزرگى را ديدند كه به زمين خورده و شديدا آسيب ديده است ولى در اين حال دارد مى خندد و خوشحال است . مردم تعجب نمودند كه شما بايد به شدت ناراحت باشيد ولى داريد مى خنديد!؟ فرمود: اگر مى دانستيد كه خداوند در مقابل هر درد و رنجى چقدر اجر و ثواب مى دهد شما هم خوشحال مى شديد.

## داستان : مقام عبادى مريض

روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرش را به سوى آسمان بلند كرد و خنديد. شخصى پرسيد: ديدم سر مباركتان را به آسمان بلند كرديد و خنديديد، علتش چه بود؟ فرمود: خنده ام از اين جهت بود كه تعجب نمودم از دو فرشته اى كه در آسمان به سوى زمين آمدند و در جستجوى مومن صالح بودند كه هميشه او را در مصلا (محل نماز) خود مى ديدند، تا اعمال او را بنويسند، و به سوى آسمان ببرند. اين بار او را در محل نماز خودش نديدند. به سوى آسمان عروج كردند و به خدا عرض كردند:

پروردگارا! بنده تو، فلانى را در محل نمازش نديديم تا اعمال نيكش را بنويسيم ، بلكه او را در بستر بيمارى ديديم .

خداوند به آنها فرمود: براى بنده ام تا وقتى بيمار است ، مثل همان كارهاى نيكى كه در شبانه روز انجام مى داد بنويسيد. بر ماست كه تا هنگامى كه بيمار است پاداش اعمال خيرى كه هنگام صحت انجام مى داد، بنويسيم .

٩ - توجه دادن مومن به خداوند و زنگ بيدار باش

گاهى انسانها در طول حيات مادى از هدف اصلى (رسيدن به مقام قرب الهى و كسب بهشت) غافل و به دنياى مادى و ناز و نعمتهاى آن مشغول مى شوند؛ مانند كسى كه ماموريتى را در كشورى به عهده او گذارده اند كه نتيجه درست آن ماموريت ، پاداش بالا و هميشگى و نتيجه غلط آن زندان و تنبيه است ، اما فرد وقتى پا در پايتخت آن كشور مى گذارد پاركها و سينماها و بازار توجهش را جلب مى كند، به پاركها سر مى زند، به سينما مى رود و خلاصه به گشت و گذار مى گذراند و ناگهان روزى به خود مى آيد كه ماموريت تمام شده است . در اين صورت بايد سرافكنده باز گردد و منتظر مجازات باشد.

اما كسى كه تمام حواس او به ماموريت بود و از امكانات امور رفاهى به اندازه لازم و در جاى خود استفاده كرد سرافراز باز مى گردد و نتيجه آن پاداش و راحتى دايمى است . در اين دنيا، زن و بچه ، مال و منال ، لذتها و، مقامها و...همه جاذبه هايى هستند كه ما را از ماموريتمان باز مى دارد و سبب مى شود آخرت را فراموش كنيم و در خواب فرو رويم ، اما هنگامى كه مرگ فرا مى رسد، چشم باز مى كنيم و مى بينيم كه دستمان خالى است و هيچ كارى نكرده ايم . خدايى كه بندگانش را دوست دارد مى خواهد آنها را به خود آورد و بيدار نمايد و بلا و مصايب زنگ بيدار باش است . چطور طبيبى كه مى خواهد مريض بيهوش خود را به هوش آورد به آن سيلى مى زند، همين طور خداوند گاه سيلى رحمت خويش را بر صورت جامعه بشرى مى نوازد و آنها را دچار مصيبت و بلا مى كند: مرگ ، بيمارى ، سيل ، زلزله ، سرما، گرما، آفات كشاورزى ، فقر و... .

براى اين سختيها و مصيبت ها دو نتيجه مترتب است :

١ - انسان به هنگام بلا و مصيبت ذاتا و فطرتا متوجه ذات اقدس الهى مى شود. آن جا كه از همه كس نا اميد مى شود در اوج بلا و نا اميدى در ته دلش نورى مى درخشد و اميدى زنده مى شود و او را صدا مى زند و آن كسى نيست جز خدا.

٢ - انسان مغرور كه تا ديروز گمان مى كرد همه چيز خودش است و داراى قدرتى است و هر كارى كه دلش بخواهد مى كند و به هيچ كس احتياجى ندارد در موقع بلا و مصيبت متوجه ضعف و ناتوانى خود مى شود و مى فهمد كه او

چقدر ضعيف و ناتوان است و قوى و قادر و تواناى مطلق و واقعى ذات اقدس الهى است .

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ )(٣٣) هيچ پيامبرى را در هيچ شهرى نفرستاديم مگر آن كه مردم آن جا را به شدت و سختى دچار نموديم تا شايد (بيدار) و به ما متوجه شوند.

و لقد اءخذنا آل فرعون بالسنين و نقص من الثمرات لعلهم يذكرون (٣٤) و ما خاندان فرعون را به خشكسالى و كمبود محصول گرفتار كرديم تا متذكر شوند.

چرا مرگ ؟

اين يك سؤ ال اساسى است كه چرا موجودات پس از آن كه به وجود آمدند و طعم حيات را چشيدند مى ميرند؟

جواب : جواب تفصيلى اين سؤ ال در اين جا نمى گنجد لذا به اختصار بدان پاسخ داده مى شود: بايد بگوييم كه مرگ عين رحمت و لطف الهى است كه اگر انسانها نميرند و بخواهند در اين دنيا بمانند مى ميرند؛ يعنى همان گونه كه عالم جنين مقدمه اى است براى اين دنيا و قسمت هاى مختلف بدن در آن ايام شكل مى گيرند: ريه ها، دستگاه هاضمه ، قلب و... . در آن ايام از هيچ كدام از آنها استفاده نمى كنيم ، اما آن جا به وجود مى آيند و در آن جا انسان براى زندگى در اين دنيا آماده مى شود و از دنياى كوچك به اين دنياى بزرگ پا مى نهد. بله ، جنين بايد آن عالم جنينى و رحم را رها كند و در حقيقت در دنياى رحم بميرد تا بتواند بدين دنيا پا بگذارد و به حيات برتر دست يابد. اگر جنين در رحم مادر بعد از نه ماهگى نميرد؛ به عبارتى خارج نشود و به اين دنياى مادى نيايد در آن جا از بين خواهد رفت و مى گندد، ولى وقتى كه از آن جا خارج شد وارد عالمى برتر و بزرگ تر از آن مى شود و اين مرگ در حقيقت ، براى جنين پلى است كه او را به دنياى برتر و بهتر انتقال مى دهد؛ يعنى ديگر آن عالم رحم ، ظرفيت نگه دارى طفل را ندارد و اين انتقال ، عين لطف و رحمت الهى است . تخم مرغ بعد از مدتى كه جوجه درون آن تشكيل شد ديگر ظرفيت تحمل جوجه را ندارد در نتيجه جوجه آن پوسته را مى شكند و از آن دنياى تخم مرغى و پوسته مى ميرد و وارد دنياى بزرگ تر مى شود. اگر از آن خارج نشود حتما از بين خواهد رفت . پس جنين وارد اين دنيا مى شود و اين دنيا براى او عالمى گسترده تر است و اين نوع مرگ براى جنين ، در حقيقت مرگ نيست ، بلكه گسترش و ادامه حيات است . اين دنيا هم مثل عالم رحم است و مقدمه اى براى دنياى آخرت است ؛ محل آمادگى انسان براى درك حيات برتر. انسان به مرحله اى مى رسد؛ مثل نه ماهگى در رحم ، كه بايد از اين دنيا برود چون دنيا ديگر ظرفيت وجود انسان را ندارد از اين رو مرگ بر او عارض مى گردد و اگر نميرد و وارد آن دنيا نشود مانند جنين از بين خواهد رفت . لذا اين ، عين لطف و رحمت الهى است و آخرت ادامه اين حيات : (انا لله و انا اليه راجعون).

امام حسين عليه‌السلام فرمود: فما الموت الا قنطره ... (٣٥) ؛ مرگ پلى است كه شما را از دردسرهاى دنيا به رفاه و لطف خدا مى رساند، همان گونه كه براى دشمنان خدا، انتقال از كاخ به زندان است .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: خروج مومن از دنيا همچون بيرون آمدن طفل از شكم مادر است كه از تاريكى ها تنگى ها و فشارها به فضاى روشن و بزرگ وارد مى شود (٣٦) .

علاوه بر اينها عدل الهى اقتضا مى كند عالمى با ظرفيت تر از اين دنياى خاكى براى حساب و عقاب و ثواب بيافريند، چرا كه اين دنيا ظرفيت دادن ثواب و عقاب به طور كامل را ندارد؛ مثلا كسى كه تعداد زيادى را كشته و جنايات زيادى را مرتكب شده است ، چطور در مقابل اين همه جنايت عقاب مى شود؟ حداكثر مى توان او را يك مرتبه كشت نه بيشتر، يا فردى مثل پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اين خدمت بزرگ به بشر، كه همان هدايت است ، چگونه در دنيا ممكن است پاداشش داده شود. (وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (٣٧)؛ جزا داده مى شود به هر كسى به آن چه انجام داده است .

## عذاب

بر اين جهان هستى قانون على و معلولى حكم فرماست . جهان طورى طراحى شده است كه هر كسى نتيجه عمل خود را علاوه بر آخرت در همين دنيا مى گيرد، البته تا حدى كه اين دنيا ظرفيت آن را داشته باشد، نه به صورت كامل ؛ مثلا فردى كه در اين دنيا هزار نفر را كشته باشد چگونه در اين دنيا مى تواند به مجازات برسد! حداكثر در مقابل يك نفر از كشته شده ها قصاص مى شود نه بيشتر و در كارهاى خوب و پاداش آن هم همين طور. بلا و عذاب كيفرهايى هستند كه رابطه على و معلولى با گناه دارند؛ يعنى معلول گناه و نتيجه طبيعى آنند كه اين كيفرها را مكافات عمل يا اثر وضعى گناه مى گويند.

اين مكافات و عقاب بسته به نوع گناه فرق مى كند:

گاهى اوقات كوچك است و گاهى بزرگ ؛ مانند عذابهايى كه بر اقوام لوط و عاد و ثمود و... نازل شد. هر كسى كه مرتكب گناهى مى شود قبل از هر چيز وجدانش او را مجازات مى كند و به گرفتاريهاى روحى و جسمى مبتلا مى شود؛ مثلا افرادى كه شراب مصرف مى كنند علاوه بر آثار اجتماعى به ناراحتيهاى جسمانى چون ناراحتى كبد و...دچار مى شود و بر فرزندان آن هم اثر سوء دارد. كسانى كه مرتكب عمل زشت زنا مى شوند علاوه بر آن كه اجتماع و خانواده ها را دچار بحران روحى و مشكلات روانى و از هم پاشيدگى مى كنند ممكن است خودشان را به بيماريهايى چون ايدز، سوزاك ، سفليس و...مبتلا سازند. كسى كه خود را از بلندى پرت مى كند نتيجه آن كشته شدن است . كسى كه يكى از والدين خود را مى كشد هر چند قتل آنان واجب باشد عمرش كوتاه مى شود. لذا حضرت امير المومنين عليه‌السلام در دعاى كميل مى فرمايد: اللهم اغفرلى الذنوب التى تنزل البلاء؛ خدايا! گناهانم را كه موجب نزول بلا بر من مى شوند، بر من ببخش .

امام صادق عليه‌السلام : من يموت بالذنوب اءكثر ممن يموت بالاجال و من يعيش بالاحسان اءكثر ممن يعيش بالاءعمار (٣٨) ؛ تعداد كسانى كه به سبب گناهان مى ميرند بيشتر است از كسانى كه به واسطه به سر آمدن عمر مى ميرند.

بنابر اين كسانى كه مرتكب گناهى مى شوند بايد منتظر نتيجه طبيعى آن در همين دنيا، علاوه بر آخرت ، باشند. (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ )(٣٩) ؛ البته كه عذاب خدا واقع و حتمى است . (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (٤٠)؛ هر طايفه اى را به كيفر گناهش مؤ اخذه كرديم .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ليس من عرق يضرب و لا نكبه و لا صداع و لا مرض الا بذنب (٤١) ؛ هيچ رگى در بدن حركت نمى كند و سرى نمى افتد و دردسر نمى گيرد و مريض نمى شود جز آن كه همه به سبب گناه است .

## داستان : جزاى عمل

وقتى لشكريان چنگيز به ايران حمله كردند، همه جا حمام خون به راه انداختند. چنگيز پس از ورود به هر شهرى از مردم مى پرسيد: من شما را مى كشم يا خدا؟ اگر مى گفتند: تو مى كشى ، همه را مى كشت ، و اگر مى گفتند: خدا مى كشد، باز همه را مى كشت . تا آن كه به شهر همدان رسيد. قبلا افرادى نزد بزرگان همدان فرستاد تا آنها به نزدش بروند و چنگيز با آنان صحبت كند. همه حيران بودند كه چه كنند. جوان شجاع و هوشيارى گفت : من مى روم . گفتند: مى ترسيم كشته شوى ؟ گفت : من هم مثل ديگرانم . آن گاه آماده رفتن شد. يك شتر و يك خروس و يك بز تهيه كرد و به اردوگاه چنگيز رفت . وقتى به حضور او رسيد گفت : اى سلطان ! اگر بزرگ مى خواهى اين شتر، اگر ريش بلند مى خواهى اين بز، اگر پر حرف مى خواهى اين خروس ، و اگر صحبتى هست من آمده ام .

چنگيز گفت : بگو بدانم من اين مردم را مى كشم يا خدا؟ جوان گفت : نه تو مى كشى و نه خدا.

پرسيد: پس چه كسى مى كشد؟ گفت : جزاى عملشان (٤٢) .

ما در اين جا به بعضى از گناهانى كه اثر وضعى آنها در همين دنيا به صورت بلا و مصيبت : سيل ، زلزله ، قحطى ، كم آبى ، بيمارى و...پديدار مى گردد اشاره مى كنيم هر چند كه اثر وضعى و مكافات هر گناهى ، كوچك يا بزرگ ، آن آشكار مى شود پس بايد از هر گونه گناهى ، چه كوچك و چه بزرگ ، بپرهيزيم تا دچار قهر الهى در دنيا و آخرت نشويم .

١ - زنا

يكى از گناهانى كه علاوه بر آخرت در دنيا هم سبب نزول عذاب بر آن فرد و گروه مى شود زناست . پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اذا ظهر الزنى من بعدى كثر موت الفجاءه (٤٣) ؛ هرگاه بعد از من زنا گسترش يابد مرگ ناگهانى زياد مى شود.

ديگر آثار زنا آمدن زلزله است . امام صادق عليه‌السلام فرمود: اذا فشا اءربعه ظهرت اءربعه : اذا فشا الزنى ظهرت الزلزله و... (٤٤)؛ چون چهار چيز گسترش يابد چهار چيز ديگر پديدار شود: چون زنا گسترش يابد زلزله پديدار گردد... .

رسول خدا فرمودند: چهار چيز است كه يكى از آنها داخل هيچ خانه اى نمى شود مگر آن كه آن خانه خراب شود و هرگز بركت نخواهد داشت : خيانت در امانت ؛ دزدى ؛ شراب خوارى ؛ زنا.

## داستان : قاتل يحيى زنا زاده بود

در زمان حضرت يحيى عليه‌السلام پادشاهى به نام «هيروديس» بود كه آن حضرت را دوست مى داشت و آن پيامبر را مردى عادل مى دانست و رعايت حال او را مى نمود. پادشاه با زنى رابطه نامشروع داشت وقتى آن زن كمى پير شد دختر خود را آرايش كرد و نزد شاه جلوه داد تا عاشق او شود. شاه نيز عاشق او شد. اما وقتى خواست با او ازدواج كند از حضرت يحيى پرسيد: آيا چنين ازدواجى جايز است يا نه ؟ حضرت يحيى جواب منفى داد. بدين سبب كينه يحيى به دل زن رسوخ كرد. مادر دختر وقتى پادشاه را مست شراب ديد، دختر را آرايش كرد و به نزدش فرستاد و پادشاه از او كام خواست او گفت : به شرط آن كه سر يحيى را از بدنش جدا كنى . شاه دستور داد و به دستور او سر از بدن يحيى جدا كردند. بر طبق نقل ديگر پادشاه قصد داشت با دختر خواهر يا دختر برادرش به نام «هيروديا» ازدواج كند كه يحيى نهى كرد، و خواسته دختر از پادشاه قتل يحيى بود. امام باقر فرمود: قاتل يحيى فرزند زنا بود همان طور كه قاتل على عليه‌السلام و حسين بن على عليه‌السلام زنازاده بودند. چون يحيى به قتل رسيد، خداوند بخت النصر از پادشاهان بابل را بر بيت المقدس مسلط كرد و هفتاد هزار نفر از آنان را كشت تا خون يحيى از جوشش ايستاد (٤٥) .

٢ - لواط

يكى از گناهان كبيره كه سبب نزول بلا مى شود لواط است . امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون قوم لوط كردند آنچه كردند زمين گريست تا گريه اش به عرش رسيد. پس وحى شد به آسمان ، كه سنگ بر سر ايشان ببارد و به زمين ، كه ايشان را فرو برد (٤٦) .

حضرت رضا عليه‌السلام فرمودند: بترس و زنا و لواط را ترك كن و لواط بدتر از زناست و اين دو گناه ، ٧٢ گونه درد در دنيا و آخرت براى انجام دهنده اش به بار مى آورد (٤٧) .

## داستان : قوم لوط

قوم لوط اهل شهرى بودند كه بر سر راه قافله هايى كه به شام و مصر مى رفتند، قرار داشت . فافله ها به آن شهر وارد مى شدند و مردم لوط از آنان پذيرايى مى كردند. چون اين كار سالها طول مى كشيد، خسته شدند و به بخل روى آوردند. كثرت بخل باعث شد كه به عمل شنيع لواط مبتلا شوند. از اين رو هر قافله اى برايشان وارد مى شد، با آنان لواط مى كردند تا ديگر بر شهرشان فرود نيايند و بالطبع از آنان پذيرايى و ضيافت نكنند، به تدريج به اين عمل همه مردان مبتلا شدند. از ميان آنان ، تنها لوط پيامبر، مردى سخى و بخشنده بود و از هر ميهمانى كه بر او وارد مى شد پذيرايى مى كرد. او قوم را از عذاب خداوند مى ترسانيد، اما قوم لوط، به او مى گفتند: مگر تو را از پذيرفتن مهمانى نهى نكرديم اگر اين كار را بكنى به مهمان تو بدى مى رسانيم و تو را نزد آنان خوار مى كنيم . پس لوط هرگاه مهمان بر او مى رسيد مخفيانه از او پذيرايى مى كرد. وقتى جبرئيل و ملائكه به صورت انسانهايى وارد خانه لوط شدند. زن لوط آتش بر بالاى بام افروخت تا مردم را آگاه گرداند كه لوط مهمان دارد لذا مردم به قصد عمل لواط با مهمانان حضرت لوط به خانه او آمدند و گفتند: مگر تو را نهى نكرديم مهمان دعوت نكنى ! قصد داشتند كه به مهمانان آسيب برسانند كه لوط بازشان داشت . آنان رفتند و وعده گذاشتند كه فردا صبح به اين عمل زشت بپردازند. لوط ناراحت شد، ولى فرشتگان او را دلدارى دادند كه ما فرستادگان الهى براى عذاب مردم تو هستيم . سرانجام آن مردمان زشتكار به سزاى عمل خودشان رسيدند و همگى هلاك شدند (٤٨) .

٣ - ظلم و ستم

يكى ديگر از اعمالى كه عذاب الهى را در دنيا و آخرت به دنبال دارد ستم است :

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ) (٤٩) ؛ ما هيچ منطقه اى را نابود نمى كنيم مگر آن كه مردم آن منطقه ستمگر و متجاوز باشند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ان البلاء للظالم اءدب و للمومن امتحان (٥٠) ؛ همانا بلا براى ظالم تاءديب و براى مومن آزمايش است .

پس كسى كه در حق ديگران ستم روا دارد خداوند هم براى تاديب او بلا نازل مى كند.( وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ) (٥١) ؛ آنان كه ظلم كردند به زودى خواهند دانست كه به چه كيفرى بازگشت مى كنند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: و ما من احد يظلم بمظلمه الا اءخذه الله تعالى بها فى نفسه اءو ماله (٥٢) ؛ كسى كه به ديگرى ظلم نمى كند مگر آن كه خداوند به همان ظلم از مال و جانش بگيرد.

امام على عليه‌السلام فرمود: يوم المظلوم على الظالم اءشد من يوم الظالم على المظلوم (٥٣) ؛ روز ستم كشيده بر ستمگر سخت تر است از روز ستمگر بر مظلوم .

## داستان : ستم فرعون

فرعون فرمان داد، تا آسمان خراشى براى او بسازند. دژخيمان ستمگر او هم مردم را از زن و مرد براى ساختن آن كاخ به بيگارى گرفتند. حتى زنهاى آبستن از اين فرمان استثنا نشده بودند. يكى از زنان جوان كه آبستن بود، سنگى بزرگ را براى آن ساختمان حمل مى كرد و چاره اى جز اين نداشت ، زيرا همه تحت كنترل ماموران خونخوار بودند. اگر او از بردن سنگها شانه خالى مى كرد، زير تازيانه جلادان به هلاكت مى رسيد. آن زن جوان در برابر چنين كارى قرار گرفت و آن بار سنگين را همچنان حمل مى كرد، ولى ناگهان حالش منقلب و بچه اش سقط شد. در اين تنگنا و سختى از اعماق دل غمبارش ناله كرد و با بغض و گريه گفت : اى خدا! آيا خوابى !؟ آيا نمى بينى اين طاغوت زور گو با ما چه مى كند!؟ چند ماهى از اين ماجرا نگذشت كه همين زن در كنار رود نيل نشسته بود كه ناگهان نعش فرعون را روبه روى خود ديد. آن زن صداى هاتفى را شنيد كه به او گفت : هان اى زن ! ما در خواب نيستيم ، ما در كمين ستمگرانيم (٥٤) .

٤ - كم فروشى

اجتماعى كه در آن كم فروشى رواج يابد بلاهايى بر آن نازل مى شود، از جمله : زلزله و قحطى . امام باقر عليه‌السلام فرمود: وجدنا فى كتاب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اذا ظهر الزنى من بعدى كثر موت الفجاءه و اذا طفف المكيال و الميزان اءخذهم الله بالسنين و النقص و... (٥٥) ؛ هرگاه پس از من زنا پديدار گردد مرگ ناگهانى فراوان شود و چون در مكيال و وزن كم و بيش شود خدا ايشان را به قحطى و كاستى مبتلا سازد.

## داستان : سبب نزول عذاب

نخستين كسى كه پيمانه و ترازو را براى مردم ساخت ، حضرت شعيب پيامبر عليه‌السلام بود. قومش ، يعنى مردم شهر مدين ، علاوه بر انكار خدا و تكذيب پيامبران گناهى تازه بر افعال زشت خويش افزودند: كالا و اجناس ‍ را براى خود كامل وزن مى كردند و كم فروشى و تقلب انجام مى دادند. بر اين گناهان ، احتكار را نيز افزودند. شعيب آنان را نصيحت كرد، اما فايده اى نداشت . مردم شهر، شعيب و طرفدارانش را از شهر بيرون كردند. در اين هنگام عذاب الهى به صورت زلزله و گرمايى طاقت فرسا بر آنها نازل شد كه در سايه نيز از آن در امان نبودند. بعد از مدتى ابرى جمع شد و نسيم خنكى وزيدن گرفت و مردم در زير آن قطعه ابر گرد آمدند تا از گرما رهايى يابند. چون همگى در سايه ابرجمع شدند شراره هاى آتش از ابر باريد و زمين هم در زير پايشان لرزيد و همگى در هم پيچيده شدند و سوختند. مدت اين عذاب را نه روز نوشته اند. اين عذاب ، شامل هواى گرم ، آب هاى داغ و زمين لرزه بود (٥٦) .

٥ - ترك امر به معروف و نهى از منكر

آنان كه اين دو واجب الهى را ترك كنند به عذاب سخت الهى دچار مى شوند، هر چند كه در گناه آن مردم شريك نباشند و از گناهان مردمشان دورى كرده باشند. خداوند در قصه اصحاب سبت (شنبه) چنين مى فرمايد: آنها قومى بودند كه حرام الهى ، يعنى صيد ماهى در روز شنبه را انجام مى دادند. جمعى از ايشان آنها را نصيحت و نهى از منكر كردند و جمعى ديگر ساكت بودند و نهى از منكر نمى كردند، بلكه به نهى كنندگان مى گفتند ساكت شويد و با ايشان كارى نداشته باشيد، زيرا اينها بايد هلاك شوند. چون آن قوم در معصيت فرو رفتند عذاب الهى بر آن ها نازل شد و تنها نهى كنندگان از منكر نجات يافتند و بقيه يعنى گنه كاران و كسانى كه نهى از منكر نكردند، به صورت ميمون مسخ و هلاك شدند (٥٧) .

امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد: بايد امر به معروف و نهى از منكر كنيد و اگر نكنيد بدهايتان بر شما مسلط مى شوند پس هر چه خوبانتان دعا كنند مستجاب نمى شود (٥٨) .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: عذاب سخت براى قومى است كه امر به معروف و نهى از منكر را ترك كنند (٥٩) .

پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: اذا اءمتى توكلت الاءمر بالمعروف و النهى عن المنكر فلياءذنوا بوقاع من الله (٦٠) ؛ هر گاه امت من ، امر به معروف و نهى از منكر را ترك كنند پس رسيدن عذاب و قهر الهى را منتظر باشند.

## داستان : عذاب و تعجب فرشته

خداوند دو ملك را مامور كرد تا شهرى را سرنگون كنند. چون به آن جا رسيدند مردى را ديدند كه خدا را مى خواند و زارى مى كند. يكى از آن دو فرشته به ديگرى گفت : اين دعا كننده را نمى بينى !؟ گفت : چرا، و لكن امر خداست بايد اجرا شود.

اولى گفت : نه ، از خدا سؤ ال كنم . از اين رو از خدا پرسيد: در اين شهر بنده اى تو را مى خواند و تضرع مى كند آيا عذاب را نازل كنيم ؟

فرمود: امرى كه دادم انجام دهيد. آن مرد هيچ گاه براى امر من رنگش تغيير نكرده و از كارهاى ناشايست مردم خشمگين نشده است (٦١) .

٦ - ربا

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: چون خداوند خواهد قومى را هلاك كند ربا در ميان ايشان پيدا شود (٦٢) .

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد: درهم ربا اءشد عند الله من سبعين زنيه كلها بذات محرم (٦٣) ؛ يك درهم ربا گرفتن از هفتاد مرتبه زنا كردن با محارم نزد خداوند بدتر است .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: كسى كه ربا بخورد خداوند شكمش را به مقدار آن چه خورده از آتش پر مى كند. پس اگر از ربا مالى را به دست آورد عملش را نمى پذيرد و هميشه مورد لعن و نفرين خدا و ملائكه است مادامى كه قيراطى از مال ربايى نزدش باشد (٦٤) .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: اذا ظهر الزنى و الربا فى قريه اءذن فى هلاكها (٦٥) ؛ هرگاه زنا و ربا خوارى در جامعه اى رواج يابد در هلاكت هلش اذن داده مى شود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اذا اءكلت اءمتى الربا كانت الزلزله و الخسف (٦٦) ؛ هرگاه امت من ربا بخورند به زلزله و فرو رفتن در زمين مبتلا مى شوند.

باز پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گناه ربا هفتاد بخش ‍ است . كمترين آن اينى است كه شخص با مادر خود در خانه خدا زنا كند (٦٧) .

### ٧ - عاق والدين

از جمله گناهانى كه عذاب و خشم الهى را نازل مى گرداند عقوق والدين است . رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: من اءسخط والديه فقد اءسخط الله و من اءغضبهما فقد اءغضب الله (٦٨) ؛كسى كه پدر و مادر خود را به خشم آورد خدا را به غضب در آورده است .

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: خداى را دو ملك است كه يكى از آنها مى گويد: خدايا! از هر شرى و آفتى نيكى كننده به والدين را نگه دار و ديگرى مى گويد: خدايا! عاق والدين را به سبب غضبى كه به آنان كردى هلاك كن . البته دعاى ملك هم مستجاب مى شود.

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: سه گناه است كه خداوند عقوبت آنها را در دنيا به زودى مى دهد: عقوق والدين ؛ ظلم به بندگان خدا؛ بدى در مقابل احسان .

## داستان : بى اعتنايى به والدين

جوانى از ثروتمندان مدينه پدر پيرى داشت كه احسان به او را ترك و از مال خود او را محروم كرد. پس خداى تعالى اموالش را از او گرفت و فقر و تنگدستى و بيمارى به او روى آورد و بيچاره شد. پس پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى كسانى كه پدرها و مادرها را آزار مى رسانيد! از حال اين جوان عبرت بگيريد و بدانيد چنان چه دارايى اش در دنيا از كفش رفت و ثروت و صحتش به فقر و مرض تبديل شد در آخرت نيز هر درجه اى كه در بهشت داشت به سبب اين گناه از دست داده و در مقابلش دركات آتش ‍ برايش آماده شده است (٦٩) .

## داستان : ترك اولى

از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده است : چون يعقوب براى ملاقات فرزندش يوسف وارد مصر گرديد، يوسف هنگام ملاقات ، رعايت مقام سلطنت ظاهرى را كرد و براى احترام پدر از مركب پياده نشد. جبرئيل نازل شد و به يوسف گفت : دست خود را باز كن . نور روشنى از دستش ‍ بيرون شد به آسمان رفت . يوسف پرسيد: اين نور چه بود كه از كف من خارج شد؟ جبرئيل فرمود: نور نبوت از صلب تو بيرون رفت به سبب آن كه پدر پيرت را احترام نكردى پس از فرزندانت كسى پيغمبر نخواهد شد. شكى نيست كه پياده نشدن يوسف از روى تكبر و بى اعتنايى به پدر نبود و انبيا از هر گناهى منزهند، بلكه براى رعايت شوكت مقام سلطنتى بود كه براى اداره امور خلق و بسط عدل و ترويج دين قبول فرموده بود، لكن چون رعايت احترام پدر لازمتر و اولى بود براى ترك همين اولى ، مجازات شد (٧٠) .

### ٨ - قطع رحم

ديگر از گناهانى كه نتيجه آن در دنيا سريع منعكس مى شود قطع رحم است (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿[٢٢](http://tanzil.ir/#47:22)﴾ أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّـهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ)(٧١) ؛ دور نيست كه اگر والى شويد در زمين تباهى ورزيد و رحم ها قطع كنيد. اينان كسانى اند كه خداوند آنان را لعنت و كر و كور كرده است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اتقوا الحالقه ، فانها تميت الرجال . قلت : و ما الحالقه ؟ قال : قطيعه الرحم (٧٢) ؛ از حالقه (يعنى زايل و برطرف كننده) بپرهيزيد به درستى كه آن مردان را هلاك مى كند. پرسيدند: منظور از حالقه چيست ؟ فرمود: قطع پيوند خويشاوندى .

حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: سه خصلت است كه صاحب آن نمى ميرد تا اينكه آثار وخيم آن را ببيند: ظلم ؛ قطع رحم ؛ قسم دروغ .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: ظلم و قطع رحم از هر گناهى سزاوارتر است كه خدا زودتر صاحبش را در دنيا عقوبت كند علاوه بر عذابهايى كه در آخرت براى مرتكب آن ذخيره كرده است (٧٣) .

حضرت صادق عليه‌السلام از جدش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى فرمايد: شخصى كه از عمرش سه سال بيشتر نمانده است صله رحم مى كند پس خداى تعالى به سبب آن عمل ، عمرش را سى سال قرار مى دهد و شخصى قطع رحم مى كند و از عمرش سى سال باقى مانده ، خداى تعالى آن را سه سال قرار مى دهد. آن گاه اين آيه را تلاوت فرمود: (يَمْحُو اللَّـهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (٧٤).

پيوند با خويشاوندان خانه ها را آباد و عمرها را دراز مى نمايد، هر چند پيوند كننده از نيكان نباشد. صله رحم سبب آسان شدن حساب روز جزا است و جلو مردن بد، يعنى عاقبت به شرى را مى گيرد.

## داستان : صله رحم

يكى از اصحاب حضرت صادق عليه‌السلام شكايت پسر عموهايش را به آن حضرت كرد و گفت : برادران و پسر عموهايم مرا سخت در فشار گذاشته اند و سهمى كه از خانه داشتم از من گرفته اند تنها يك اتاق براى من باقى گذارده اند. اگر بخواهم شكايت آنها را نزد حكومت وقت بنمايم مى توانم هر چه در دست آنهاست بگيرم . حضرت فرمودند: صبر كن خداوند به زودى گشايش قرار خواهد داد. اين شخص پذيرفت و برگشت . در سال ١٣١ هجرى وبايى آمد و تمام آنها مردند و يك نفر هم از ايشان باقى نماند. پس خدمت حضرت صادق عليه‌السلام آمد. حضرت فرمود: حال خانواده تو چگونه است ؟ عرض كرد: به خدا قسم همه مردند. حضرت فرمود: هلاك شدن آنها براى اين بود كه با تو بد كردند و حق تو را نشناختند و قطع رحم خود كردند (٧٥)

## داستان : سبب طول عمر

روايت شده است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: اى ميسر! چه كرده اى كه عمرت زياد شده است ؟ گفت : در جوانى ، كارگر بودم و مزدم پنج درهم بود، اما اجرت خودم را به دايى ام مى دادم .

يعقوب مغربى بر حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: در فلان منزل بين تو و برادرت نزاعى (شرى) در گرفت و از يكديگر بريديد تا اينكه به يكديگر دشنام داديد. اين از دين من و دين پدران من نيست پس از عذاب خدا بترس ، به درستى كه اين عمل شما به مرگ و جدايى بين شما خواهد افتاد و برادرت در اين سفر خواهد مرد و زود است كه از كرده خود پشيمان شوى ! يعقوب عرض كرد. مرگ من چه وقت خواهد رسيد؟ فرمود: مرگ تو هم رسيده بود، لكن در منزل ديگر به عمه ات صله و احسان نمودى ، پس مرگ تو تا بيست سال تاخير افتاد. آن برادر، تا قبل از رسيدن به وطن و اهلش مرد و در راه او را دفن كردند (٧٦) .

### ٩ - شراب خوارى ، اشتغال به موسيقى و آلات قمار و غنا

اين امور باعث عذاب و از دست رفتن بركت مى شود. على عليه‌السلام فرمودند: ملائكه در خانه اى كه در آن شراب يا آلات قمار يا ساز باشد داخل نمى شوند و دعاهاى اهل آن مستجاب نمى شود و بركت از آنها برداشته مى شود (٧٧) .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: چهار چيز است كه يكى از آنها داخل هيچ خانه اى نمى شود مگر آن كه خراب شود و هرگز بركت ندارد: خيانت در امانت ؛ دزدى ؛ شراب خوارى ؛ زنا (٧٨) .

معصوم عليه‌السلام درباره نشانه هاى آخرالزمان مى فرمايد: آلات لهو نواخته مى گردد و يك نفر نيست كه نهى از منكر كند و كسى بر نهى آن جراءت نمى كند.

همان طور كه در زمان ما مى بينيم در خانه ها، مغازه ها، خيابان ها و ماشين ها همه جا صداى موسيقى و ترانه به گوش مى رسد حتى ماشين هاى عمومى ، مثل اتوبوس ها و كسى هم نهى از منكر نمى كند. همه اينها عذاب الهى را در پى دارد.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمودند: خانه اى كه در آن غنا خوانده مى شود، از مصيبت و بلاى ناگهانى ايمن نيست و دعا در آن مستجاب و فرشته داخل آن نمى شود (٧٩) .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: در امت من فرو رفتن در زمين و سنگباران ظاهر مى شود. گفته شد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! چه وقت اين طور مى شود؟ فرمود: هرگاه آلات موسيقى و خوانندگى زنان و شراب خوارى آشكار شود. به خدا قسم ! هر آينه مردمانى از امت من در شب ، خوش و سرگرم بازى هستند پس در صبح آن شب ، ميمون و خوك شده اند، براى آن كه حرام خدا را حلال و زنان خواننده را با خود جمع كردند و كار آنها شراب خوارى و ربا خوارى و پوشيدن حرير است (٨٠) .

ما متاسفانه در زمان حاضر مى بينيم كه مجالس و جشن ها و عروسى هاى آن چنانى بر پا مى شود. در آن رقص و اختلاط زن و مرد وجود دارد و شراب خورده مى شود و اگر كسى در مراسم خود اين طور نبود و حرامى را مرتكب نشد او را مسخره مى نمايند. پس بايد منتظر قهر الهى ، زلزله ، سيل و...بود؛ زلزله اى كه بعد از شبى خوشگذرانى بيايد و زمين دهان باز كند و همه را ببلعد و نابود كند.

از گناهان ديگر كه سبب عذاب الهى در دنيا و آخرت مى شود، شكستن پيمان ذميان (اهل كتاب) ترك احسان ، هرزگى و ندادن زكات است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اذا فشا اءربعه ظهرت اءربعه : اذا فشا الزنى ظهرت الزلزله ، و اذا فشا الجور فى الحكم احتبس القطر، و اذا خفرت الذمه اءديل لاهل الشرك من اهل الاسلام ، و اذا منعت الزكاه ظهرت الحاجه ؛ چون چهار چيز شايع شود، چهار چيز ديگر پديدار گردند: چون زنا فاش شود زلزله پديدار مى شود؛ چون حكم به ناحق گسترش يابد باران بند آيد؛ چون پيمان اهل كتاب (يهوديان ، مسيحيان و زردشتيان) شكسته شود و طبق مقررات از آنها نگهدارى نشود مشركان بر مسلمانان غلبه كنند؛ چون زكات دريغ شود نياز و فقر پديدار گردد. (٨١)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: پنج چيز است كه اگر درك كرديد، از آنها به خدا پناه بريد: هر گاه هرزگى در مردم آشكار شود تا جايى كه آن را علنى سازند، در ميان آنان طاعون و دردهايى كه در اسلاف گذشته نبود، پديدار گردد. (٨٢)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پدرم فرمود: به خدا پناه مى بريم از گناهانى كه فنا را به شتاب آرند و مرگ را زود برسانند و خانه ها را ويران سازند و آنها، قطع رحم ، ناسپاسى پدر و مادر و ترك احسان و نيكوكارى است (٨٣) .

از امام باقر عليه‌السلام منقول است فرمود: كه در كتاب رسول خدا يافتم هرگاه پس از من زنا پديدار گردد. مرگ ناگهانى فراوان شود؛ چون در مكيال و وزن كم و بيش شود خدايشان قحطى و كاستى پديدار آورد؛ هرگاه از زكات دريغ كنند زمين بركت خويش را دريغ مى كند؛ هرگاه حكم به ناحق كنند به ستم و عدوان همكار شوند؛ هرگاه پيمان شكستند خدا دشمنان را بر آنها چيره سازد؛ چون قطع رحم كنند خدا مال را به دست اشرار اندازد؛ هرگاه امر به معروف و نهى از منكر نكنند و پيروى از نيكان خاندان من ننمايند خدا بدانشان را بر آنها مسلط گرداند و نيكان آنها بر ايشان دعا كنند و اجابت نشود (٨٤) .

نكته : نكته داراى اهميت اين است كه ممكن است بلا و مصيبت به صورتهاى مختلف ، نظير سيل ، زلزله ، خشكسالى ، مرگ عزيزان ، بيمارى ، سرما و...به گروهى برسد. اين كه چرا اين بلا و مصيبت آمده است علت آن را خدا مى داند. در اين مورد نبايد زود قضاوت كنيم و بگوييم علت آن ، فلان گناه يا...بوده است . علت آن را خدا مى داند و بس ، و ممكن است هر يك از موارد گذشته ، كه ذكر نموديم ، باشد و شايد هم نباشد. شايد در يك بلا و مصيبت ، همه آنها باشد: براى گروهى اجر و ثواب و رحمت ، براى گروهى عذاب ، براى گروهى توبه به خدا و... . اين لطف و رحمت الهى است كه لباس بلا و مصيبت بر تن كرده نمايان شده است .

سؤ ال : چرا در خيلى از نقاط دنيا گناه مى شود، ولى عقوبت نمى شوند و عذاب بر آنان نازل نمى شود؟

جواب : اولا، اين طور نيست ، بلكه بر آنها هم عذاب نازل مى شود همان طور كه داريم مى بينيم : انواع بلاياى طبيعى و غير طبيعى ، مانند سيل ، زلزله ، طوفان ، جنگ ، آدم كشى ، بيمارى هاى جسمى و روانى از هم پاشيدگى خانواده ها، مشكلات روحى ، نبودن كانون هاى گرم عاطفى ، عدم اعتماد خانواده به يكديگر.

ثانيا، آنها خودشان عين بلا و عقوبت هستند؛ يعنى افراد تا اندازه اى عقاب مى شوند و بعد از آن ، بالاترين عقاب ، رها شدن است . خداوند آنها را رها مى كند كه هر كار دلشان مى خواهد بكنند و اين بدترين درجه عذاب است .

ثالثا، دنيا ظرفيت هر گونه مجازاتى را ندارد و ممكن است كه گناه آنان آن قدر عظيم باشد كه در دنيا، عقاب آن امكان پذير نباشد و محل آن ، آخرت باشد.

رابعا، همه آنچه ما به صورت بلا و مصيبت مى بينيم عقاب و عذاب نيست ، بلكه خيلى از آنها عين رحمت الهى است و همان طور كه قبلا بحث كرديم چون اينها گناهشان عظيم است و مورد لطف الهى نمى باشند مصيبت و بلا براى آنها كمتر است و نيز گفتيم كه بلاها بيشتر براى اولياى الهى است .

در قصص انبيا آمده است : مردى به شعيب پيغمبر عليه‌السلام گفت : چرا من اين همه گناه مى كنم و خداوند عقوبتم نمى كند؟ جواب آمد: تو گرفتار بدترين عقوبتها هستى و نمى دانى .

## راه هاى جلوگيرى از بلا و مصيبت

### 1 - دعا

دعا خواندن خدا و راز و نياز با او و اظهار عجز و بندگى در برابر اوست ؛ يعنى بنده اعتراف كند كه ، اى قادر متعال ! همه چيز در دست قدرت توست و بدون خواست تو هيچ كس نمى توان به كارى انجام دهد «لا حول ولا قوه الا بالله العلى العظيم».

بارالها! من بنده ضعيف و ناتوان تو هستم و به تو احتياج دارم . غير از تو كسى را ندارم كه صدا بزنم و اگر هم صدا بزنم آنها هم مثل من قادر به رفع حوايج و گرفتاريهاى من نيستند. آنها هم خودشان ضعيف و ناتوانند و تنها ذات اقدس توست كه كمال محض و بى نياز است .

بارالها! از همه بريدم و نااميدم و حالا رو به سوى درگاه تو آوردم و تو را مى خوانم ؛ چرا كه خودت فرمودى : (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ) (٨٥)؛ بخوانيد مرا تا اجابت كنم شما را.

در دعاى كميل مى خوانيم كه ، الهى ! عظم سلطانك و علا مكانك و خفى مكرك و ظهر اءمرك و غلب قهرك و جرت قدرتك و لا يمكن الفرار من حكومتك ؛ خدايا! تسلطت بس بزرگ است و جايگاهت بس بلند و نقشه مجازاتت پنهان و فرمانت نمايان و چيرگى ات غالب و قدرتت روان ، و فرار از حكومتت ناممكن .

انا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين ؛ من بنده ناتوان ، خوار، پست ، بيچاره و درمانده توام .

اين تواضع و فروتنى و عجز را امامان معصوم عليه‌السلام در دعاهايشان به ما آموخته اند. پس بنده بايد در زندگى دعا كند و حاجات و رفع گرفتاريهايش را از خدا بطلبد قبل از اين كه گرفتارى ها، بلاها، بيمارى ها، زلزله ها و طوفان ها به سراغش بيايد.

امام على عليه‌السلام فرمود: ادفعوا اءمواج البلاء عنكم بالدعاء قبل الورود البلاء (٨٦) ؛ امواج بلا را قبل از ورود آن با دعا دفع كنيد.

هميشه پيشگيرى بهتر و آسان تر است تا درمان . اگر طوفان يا مرض نيايد بهتر است تا اين كه بيايد و بخواهيم درمان كنيم . با دعا و راز و نياز نگذاريم بلاها بر ما و جامعه ما وارد شود.

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (٨٧) ؛ هرگاه بندگانم مرا از تو بخواهند من نزديكم . خواسته آن كه مرا بخواند اجابت مى كنم .

پس دست به دعا برداريم و بر دعا و خواسته مشروع خود پا فشارى كنيم . امام صادق عليه‌السلام فرمود: الدعاء يرد القضاء بعد ما اءبرم ابراما فاكثر من الدعاء؛ فانه مفتاح كل رحمه و نجاح كل حاجه و لا ينال ما عند الله الا بالدعاء و ليس باب يكثر قرعه الا يوشك اءن يفتح لصاحبه (٨٨) ؛ دعا قضا و قدر را بعد از محكم شدن دفع مى كند. پس دعا كن كه آن كليد هر رحمت و وسيله بر آوردن هر حاجت است و آنچه پيش خداست جز از دعا به دست نمى آيد و هيچ درى نيست مگر اين كه بر اثر زياد كوبيدن بر روى كوبنده باز مى شود.

ان الدعاء و البلاء ليترافقان الى يوم القيامه ان الدعاء ليرد البلاء و قد ابرم ابراما (٨٩) ؛ به راستى كه دعا و بلا تا روز قيامت با يكديگر رفيقند و محققا دعا بلاى مبرم و محكم را بر مى گرداند.

امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمود: الدعاء يدفع البلاء النازل و مالم ينزل (٩٠) ؛ دعا بلاى نازل شده و نازل نشده را دفع مى كند.

## داستان

در زمان حضرت داوود عليه‌السلام خشكسالى پديد آمد. مردم سه نفر از علماى خود را انتخاب كردند. آنها از شهر خارج شدند تا از خدا طلب باران نمايند. يكى از آنها گفت : خدايا! تو به ما فرمان دادى تا كسى را كه به ما ستم كرده ، ببخشيم ، اكنون ما به خود ظلم كرده ايم تو ما را ببخش .

دومى گفت : خدايا! تو به ما دستور دادى كه بندگان را آزاد كنيم و اينك ما بندگان توييم ما را آزاد فرما.

سومى گفت : خداوندا! تو در تورات خود ما را فرمان كرده اى كه فقير و مسكين را از خود نرانيم و ما مسكين هستيم كه در خانه ات ايستاده ايم تو ما را محروم نكن . وقتى كلمات اين سه عالم با عمل پايان پذيرفت ، خداوند باران رحمتش را بر مردم نازل فرمود (٩١) .

### ٢ - توسل

انسان بايد براى رسيدن به مقام قرب الهى و گرفتن حاجت از وسايل استفاده نمايد:( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (٩٢) ؛ اى كسانى كه ايمان آورده ايد! پرهيز گارى پيشه كنيد و وسيله اى براى تقرب به خدا بجوييد و در راه او جهاد كنيد باشد كه رستگار شويد.

بهترين اين وسايل اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند، چرا كه آنها آبرومندان درگاه حق و واسطه فيض الهى اند. امام رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت فرمود: الائمه من ولد الحسين . من اءطائهم فقد اءطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله . هم العروه الوثقى و هم الوسيله الى الله عز و جل (٩٣) ؛ امامان از اولاد حسين هستند. كسى كه آنها را اطاعت كند اطاعت خدا كرده و هر كه نافرمانى كند نافرمانى خدا كرده است . آنان ريسمان محكم الهى و وسيله به سوى خدايند.

انبياى الهى عليه‌السلام و بزرگان هر موقع كه در كارهايشان گره اى مى افتاد به اين بزرگواران توسل مى جستند و با توسل ، مشكلشان حل مى شد. توبه حضرت آدم عليه‌السلام با توسل او به آل عبا بود كه قبول شد. آن گاه كه طوفان نوح شروع شد و كشتى به روى امواج طوفان قرار گرفت نوح ترسيد از اين رو در آن جا به پنج تن آل عبا متوسل شد و رهايى يافت .

## داستان : دفع بلا

مرحوم آيت الله شيخ عبد الكريم حائرى موسس حوزه علميه قم فرمودند: اوقاتى كه در سامرا مشغول تحصيل علوم دينى بودم ، اهالى سامراء به بيمارى وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده اى مى مردند. روزى در منزل استادم مرحوم سيد محمد فشاركى جمعى از اهل سامراء بودند كه ناگاه آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى ، كه در مقام علمى مانند مرحوم فشاركى بود، تشريف آوردند و صحبت از بيمارى وبا شد و اينكه همه در معرض خطر مرگ هستند. مرحوم ميرزا فرمودند: اگر من حكمى بكنم آيا لازم است انجام شود يا نه ؟ همه گفتند: آرى . فرمود: من حكم مى كنم كه شيعيان ساكن سامراء از امروز تا ده روز همه مشغول خواندن زيارت عاشورا شوند و ثواب آن را به مادر امام زمان حضرت نرجس خاتون هديه نمايند، تا اين بلا از آنان دور شود. اهل مجلس اين حكم را به همه شيعيان رساندند و مشغول زيارت عاشورا شدند. از فردا، هيچ شيعه اى نمرد، ولى غير شيعه مى مردند و بر همه مردم سامراء اين نكته واضح و ظاهر شد.

برخى از غير شيعه ، از آشنايان شيعه خود مى پرسيدند: سبب چيست كه از ما مى ميرند و از شما كسى نمى ميرد؟ به آنها گفته شد: همه زيارت عاشوراى امام حسين مى خوانند تا در معرض وبا و طاعون قرار نگيرند و خداوند هم دفع بلا مى كند (٩٤) .

### ٣ - تقوا

تقوا و ايمان باعث نزول رحمت و بركت الهى مى شود و جلو عذاب الهى را مى گيرد و در مقابل آن ، گناه مانع نزول نعمت و سبب نزول عذاب مى شود.

در دعاى كميل مى خوانيم : اللهم اغفرلى الذنوب التى تغير النعم ، اللهم اغفرلى الذنوب التى تنزل البلاء؛ خدايا! بيامرز آن گناهانم را كه نعمت ها را تغيير مى دهد. خدايا! بيامرز آن گناهانم را كه بلا فرود مى آورد.

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَـٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (٩٥) ؛ اگر مردم روى كره زمين ايمان داشتند و تقوا پيشه مى كردند درهاى رحمتمان را از هر سو به سويشان باز مى كرديم ؛ ولى آنان حق را تكذيب كردند ما نيز به كيفر اعمال زشتشان گرفتيم .

### ٤ - صدقه

صدقه موجب دفع بلا و طولانى شدن عمر مى گردد و هفتاد نوع مرگ بد را بر مى دارد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ان الصدقه تدفع مينه السوء عن الانسان (٩٦) ؛ صدقه مرگ بد را از آدمى دور مى كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: بيماران خود را با صدقه درمان و بلاها را با صدقه رد كنيد و رزق و روزى را با صدقه به سوى خود آوريد.

ممكن است براى شهر يا خانواده ما بلا و مصيبتى رقم خورده باشد ولى ما با صدقه مى توانيم آن را تغيير دهيم . امام باقر عليه‌السلام فرمود: صدقه به فقيران بر عمل مى افزايد و فقر را از ميان مى برد و هفتاد نوع مرگ بد را دفع مى كند.

##  داستان : صدقه

امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه روزى مردى يهودى بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشت و گفت : «السام عليك ؛ مرگ بر تو» حضرت در پاسخ فرمود: «السام عليك ؛ مرگ بر خودت» اصحاب گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين مرد يهودى بر شما، مرگ طلبيد. فرمود: من نيز همان را به سوى خودش باز گردانيدم . امروز او را مارى مى گزد و مى ميرد. مرد يهودى هيزم شكن بود، از همان جا به صحرا رفت و هيزم خود را گرد آورد و بر پشت گرفت و بازگشت . حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ديد و به شگفت در آمد. فرمود: هيزم را به زمين بگذار. وقتى مرد يهودى ، هيزم را به زمين گذاشت ، مارى از ميان هيزم ها بيرون خزيد كه چوبى ميان دندانش گير كرده بود. حضرت فرمود: امروز چه كرده اى ؟ يهودى گفت : دو گرده نان داشتم ، يكى را به فقيرى دادم و يكى را خودم خوردم . حضرت فرمود: خداوند با همان صدقه ، بلا را از تو دفع فرموده و چوب در دهان مار، گير كرده است ، سپس فرمود: صدقه مرگ بد را دفع مى كند (٩٧) .

### ٥ - قرآن

ما بايد شفاى دردهايمان و مشكلاتمان را در قرآن جستجو كنيم . دواى هر دردى در قرآن است پس بايد قرآن بخوانيم و به آن عمل كنيم تا رستگار شويم . قرآن سبب مى شود عذاب بر فرد و جامعه قرآنى نازل نشود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لا يعذب الله قلبا وعى بالقرآن (٩٨) ؛ خداوند قلبى را كه قرآن در آن باشد عذاب نمى كند.

اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند: در خانه اى كه تلاوت قرآن و ياد خدا مى شود بركت و ملائكه نازل مى شوند و به اهل آسمان نور مى بخشد و شياطين را دفع مى كند و فرمود: به درستى كه خدا اراده عذاب اهل زمين مى كند كه يكى را زنده نگذارد پس چون نظر مى كند كه پيران قوم به سوى نماز و دعا بر مى دارند و اطفال قرآن ياد مى گيرند بر آنان رحم مى آورد و عذاب را به تاخير مى اندازد.

اما امروزه متاسفانه در بعضى از منازل از قرآن تنها در مجالس ختم و مرگ استفاده مى شود و به جاى آن ، صداى ساز و آواز به گوش مى رسد.

## داستان : توجه به خلق يا خالق

شخصى همواره ملازم در خانه عمر بن خطاب بود. به خانه او مى آمد تا كمكى مادى نصيبش شود. عمر از دست او خسته شده و به او گفت : اى آقا! به در خانه خدا هجرت كرده اى يا به در خانه عمر؟ برو قرآن بخوان و قرآن بياموز، كه تو را از آمدن به در خانه ام بى نياز مى سازد. او رفت ، و ماه ها گذشت و ديگر نيامد. عمر جستجو كرد و آگاه شد كه او از مردم دورى كرده و در جاى خلوتى به عبادت اشتغال دارد. عمر به سراغ او رفت و به او گفت : مشتاق ديدار تو شدم (و آمدم حال تو را بپرسم). فلانى بگو بدانم ، چه چيزى سبب شد كه از ما دورى گزيدى ؟ او در پاسخ گفت : قرآن خواندم . قرآن مرا از عمر و آل عمر بى نياز ساخت . عمر گفت : كدام آيه را خواندى كه چنين تصميم گرفتى ؟ او گفت : قرآن مى خواندم و به اين آيه رسيدم : (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ) (٩٩)؛ روزى شما با آن چه به شما وعده داده اند در آسمان (به امر خدا مقدر) است .

با خود گفتم : رزق و روزى من در آسمان است ؛ ولى من آن را در زمين مى جويم ، پس به راستى بد مردى هستم . عمر تحت تاثير اين سخن قرار گرفت و گفت : راست مى گويى (١٠٠) .

## ٦ - صله رحم و رضايت پدر و مادر

از جمله اعمالى كه موجب آبادانى و طول عمر و دفع مرگ نا به هنگام و زيادى رزق مى شود، صله رحم و خشنودى پدر و مادر است . امام باقر عليه‌السلام فرمود:صدقه السر تطفى غضب الرب ، و بر الوالدين و صله الرحم يزيدان فى الاءجل (١٠١) ؛ صدقه نهانى آتش قهر خدا را خاموش ‍ مى كند و نيكى به والدين و صله رحم بر عمر مى افزايد.

در حديثى ديگر فرمودند: بخشش پنهانى و نيكى به پدر و مادر، تهيدستى را برطرف مى سازد و عمر را دراز و هفتاد قسم مردن بد را دور مى كند (١٠٢) .

صله الرحم تعمر الديار و تزيد فى الاءعمار و تهون الحساب و تقى ميته السوء (١٠٣) ؛ صله رحم خانه ها را آباد و عمرها را زياد و حساب قيامت را آسان مى كند و مرگ بد و نا به هنگام را دور مى سازد.

## داستان : جريح عابد

در بنى اسراعيل عابدى بود كه او را «جريح» مى گفتند و در صومعه خود عبادت خدا مى كرد. روزى در حال نماز خواندن او، مادرش ‍ آمد و او را خواند. او جواب نداد. مادر بار دوم آمد و او جواب نگفت . بار سوم مادر آمد و او را خواند باز جواب نشنيد. مادر گفت : از خداى مى خواهم تو را يارى نكند! روزى ديگر زن زنا كارى نزد صومعه او آمد و در آن جا زاييد و گفت : اين بچه را از جريح به هم رسانيده ام . مردم گفتند: آن كسى كه مردم را به زنا ملامت مى كرد خود زنا كرد. پادشاه امر كرد وى را به دار آويزند. مادر جريح آمد و سيلى بر روى خود مى زد. جريح گفت : ساكت باش از نفرين تو به اين بلا دچار شده ام . مردم گفتند: اى جريح ! از كجا بدانيم كه راست مى گويى . گفت : طفل را بياوريد. چون آوردند دعا كرد و از طفل پرسيد: پدر تو كيست ؟ آن طفل به قدرت الهى به سخن آمد و گفت : از فلان قبيله ، فلان چوپان پدرم است .

جريح بعد از اين قضيه از مرگ نجات پيدا كرد و سوگند خورد كه هيچ گاه از مادر خود جدا نشود و به او خدمت كند.

### ٧ - وجود مومنين و علما

به سبب مومنين و علما در بين مردم هر منطقه اى خداوند بلا را از آن مردم دور مى گرداند، چرا كه آنان آبرومندان درگاه حقند، دعاهاى آنها مستجاب مى شود و وجودشان مايه بركت و رحمت است :( وَاللَّـهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) (١٠٤)؛ خداوند سرپرست و سرور مومنان است .

## داستان : دفع بلا به جهت مومن

زكريا بن آدم اشعرى از اصحاب ائمه بود و به قدرى درجات معرفت و ايمانى او والا بود كه در سفرى از مدينه تا مكه همراه و هم كجاوه امام رضا عليه‌السلام شد. ايشان در شهر قم از طرف امام رضا عليه‌السلام ساكن بود و مردم مامور بودند مسائل دينى خود را از او بگيرند و وجودش مانع از عذاب بر اهل قم بوده است . چنان كه خود زكريا به امام رضا عليه‌السلام عرض مى كند: مى خواهم از قم بيرون روم و با آنها قطع رابطه نمايم ، زيرا در بين آنان سفيهان و نادانان زيادند (و كارهايى مى كنند كه موجب خشم خداست). امام فرمود: چنين كارى نكن ، زيرا خدا به واسطه تو بلا را از مردم قم بر طرف مى سازد، چنانكه به وجود پدرم امام كاظم بلا را از بغداد دور مى ساخت (١٠٥) .

### ٨ - پيروى از عقل

اءبى الله اءن يجرى الاءمور الا باءسبابها. اءبى الله اءن يجرى الاءشياء الا باءلاسباب فجعل لكل شى ء سببا و لكل سبب شرحا و جعل لكل شرح علما و جعل لكل علم بابا ناطقا (١٠٦) ؛ خداوند امتناع دارد كه امور عالم را جز از طريق وسايط و اسباب جارى گرداند. خداوند براى هر چيزى سببى و براى هر سببى حكمتى و براى هر حكمتى دانشى و براى هر دانشى دروازه گويايى قرار داده است .

نظام هستى نظام على و معلولى است . هر چيز از مجراى علل و اسباب خود ايجاد مى شود گه گاهى علل و اسباب مادى است و گاهى غير مادى . اگر در ماده مى خواهد تغيير و تحولى به وجود آيد يقينا نزديك ترين عامل و سبب همان علل و مادى مى باشد. آن چه دانشمندان امروز درباره زلزله به آن رسيده اند اين است كه فعاليت هاى درونى زمين باعث وقوع زلزله مى شود و اين ، صحيح است و غير اين نمى شود و بايد از مجراى خود باشد. آنچه دانشمندان علم طبيعى درباره علل حوادث مى گويند تا حدودى صحيح مى باشد و به راه هايى هم كه براى جلوگيرى پيشنهاد مى كنند بايد عمل كرد: اگر در زلزله مى گويند بايد خانه ها با اين طرح و سيستم باشد و يا دكتر مى گويد براى تندرستى ، شما بايد اين كارها را انجام بدهيد و فلان چيز مفيد است يا مضر بايد بدان عمل كرد. آنها هم كه علم الهى را ياد گرفتند و بدان عمل كردند اجتماعشان را از بسيارى بلاهاى روحى ، روانى ، اجتماعى و...مصون نگه داشتند و آنها هم كه به دنبال علم مادى و تكنولوژى رفتند و ياد گرفتند و به كار بستند، جلو بسيارى از بلاها را گرفتند و پيشگيرى كردند؛ مثلا مى بينيم در ژاپن با پيشرفت تكنولوژى ، منازلى ضد زلزله ساخته مى شود كه با زلزله بيش از ٧ ريشتر نيز خراب نمى شود. آنان از عقل مادى خود به درستى استفاده كرده اند. خداوند به انسان عقل داده تا در امور دنيا و آخرت خود از آن استفاده كند. عقل راهنماى درونى و فصل مميز انسان با ديگر موجودات است و بايد در محدوده خودش از آن پيروى كرد. بنابراين اگر براى انسان پيشرفت و تكاملى به وجود مى آيد حاصل پيروى از عقل است و آن كه از عقل پيروى نكند در پيشگاه خداوند مسئول است . يكى از علت هايى كه باعث مى شود دچار بسيارى از بلاها بشويم عدم پيروى از عقل است .

عقل و علم مى گويند سيگار نبايد كشيد، سيگار مضر است و سرطان زاست و اگر كسى كشيد هر لحظه بايد منتظر بلا باشد، اما عده اى عمل نمى كنند. يا مهندسان ساختمان مى گويند بايد خانه ها را با اسلوب مهندسى و ضد زلزله ساخت و اگر عمل نشد و ساختمان ها ويران شد و افرادى كشته شدند. نبايد جز خود را ملامت كنند. از اين روست كه امام على عليه‌السلام فرمود: (الجهل اصل كل شر (١٠٧))؛ جهل و نادانى ريشه همه شرهاست .

خلاصه ، عقل از لشكريان الهى است و حجت درونى و هر نوع عقلى چه الهى و چه نظرى و تجربى ، موجب ترقى و رشد و كمال انسان است . ما در اين جا در صدد بررسى كيفيت تاثير امور معنوى در امور مادى نيستيم و مجارى على و معلولى اين جريان را نشان دهيم ، بلكه تنها مى خواهيم علل و عوامل به وجود آورنده و پيشگيرى كننده را، كه در آيات و روايات آمده ، بيان كنيم .

چه بايد كرد؟

حالا كه انسان موجودى است مختار و مى تواند در سرنوشت خود دخيل باشد و با اعمال خود مى تواند قضا و قدر هم تغيير دهد، چه بايد بكند؟ انسان يك وظيفه كلى دارد و آن عمل به دستورهاى شرع مقدس و ترك گناهان است و يك وظيفه خاص دارد و آن عمل به بعضى از دستورهاى مخصوص در مورد بلاها و مصيبت ها، براى توضيح مطلب ، مقدمتا گفته مى شود براى حركت دو چيز لازم است : ١. علت ؛ ٢. عدم مانع .

اگر بخواهيم ماشينى را ماشين حركت دهيم اول به يك نيروى حركت دهنده كه نيروى موتور است ، يا نيروى خارجى ، كه همان علت است ، نيازمنديم كه اگر اين نيرو نباشد حركت صورت نمى گيرد. علاوه بر آن بايد مانعى بر سر راه حركت ، مثل ترمز دستى يا سنگ بزرگ جلو چرخ ‌ها نباشد و در طول حركت بايد هر دو شرط وجود داشته باشد: هم علت هم عدم مانع . بشر نيز در حادث شدن و به وجود آمدن ، احتياج به علت دارد و همچنين در ادامه زندگى بايد علت وجود داشته باشد و ديگر اين كه نبايد مانعى بر سر راه فيض الهى باشد.

خداوند به تمام موجودات از جمله انسان به اندازه ظرفيتشان افاضه وجود كرده است و مى كند، اما انسان موجودى است كه مى تواند با عمل به دستورهاى شرع مقدس ظرفيت خود را بالا ببرد و شرط دوم براى كمال و رشد، نبود مانع ، يعنى گناهان است ، چون گناه از رسيدن به فيض الهى به شخص جلو مى گيرد و نتيجه آن در آخرت و دنيا هر يك به صورت خاص ‍ خودش نمايان مى شود: در دنيا به صورت زلزله ، طوفان ، امراض ، مرگ و...، و در آخرت به صورت عذاب هاى گوناگون متناسب با نوع گناه . پس وظيفه ماست با عمل به فرمان هاى الهى و ترك گناهان خود را آماده دريافت فيض ‍ الهى بكنيم . واجبات دينى را هم انجام دهيم : نماز بگزاريم ، روزه بگيريم ، خمس و زكات بپردازيم ، امر به معروف و نهى از منكر كنيم ، دعا، صدقه و توسل را فراموش نكنيم و از گناهانى چون شراب خوارى ، دروغ ، زنا، ترك پيوند خويشاوندى ، عاق والدين و...، كه در مطالب گذشته گفته شد، بپرهيزيم و به هنگام نزول و وقوع بلا و مصيبت بايد توبه كنيم و از گذشته خود پشيمان شويم . دست به دعا برداريم و به دامان امامان معصوم عليهم‌السلام چنگ بزنيم ، همان طور كه انبيا و اولياى الهى بدانان متوسل مى شدند.

## بعد از بلا و مصيبت چه بايد كرد؟

كسى كه به وظيفه خود عمل كرد و هيچ كوتاهى ننمود و هميشه خداوند را عادل و حكيم دانست و اين كه همه كارهاى او از روى حكمت و عدالت است ، نتيجه را به خداوند مى سپارد كه ما مامور به وظيفه هستيم نه نتيجه . اگر خداى ناكرده مصيبتى يا بلايى بر او وارد شد، بى تابى نمى كند و در آن حكمتى مى بيند و وظيفه خود را شكيبايى و اداى تكليف مى داند.

### ١ - صبر

بايد در اين زمان صبر پيشه كنيم و استقامت كنيم و خداى را شكر.

امام معصوم عليه‌السلام در دعا مى فرمايد: الهم انى اءسئلك صبر الشاكرين لك ؛ خدايا! از تو مى خواهم كه صبر سپاسگزاران را به من عنايت كنى .

اين استقامت و پايدارى بلاها و مصايب را آسان مى كند. خداوند ما را به صبر توصيه فرموده است .

(وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ )؛ به صبر و نماز كمك جوييد. (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)؛ به حق و به صبر سفارش مى كنند.

براى اين صبر اجر و پاداشى بس عظيم است . امام صادق عليه‌السلام فرمود: من ابتلى من المومنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اءجر اءلف شهيد (١٠٨) ؛ هر مومنى به بلايى مبتلا شود و بر آن شكيبايى ورزد براى او چونان هزار شهيد پاداش خواهد بود.

## داستان : وفات فرزند

ام سليم همسر ابو طلحه انصارى ، از زنان بزرگوار هاشمى بود. هنگامى كه ابو طلحه از او خواستگارى كرد گفت : تو مرد شايسته اى هستى ، اما چه كنم كه كافرى و من زنى مسلمانم ؛ اگر اسلام بياورى مهريه ، همان اسلام آوردنت باشد. ابو طلحه بعد از قبول اسلام از اصحاب بزرگ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد. در جنگ احد پيش روى پيامبر تير اندازى مى كرد. پيامبر بر روى پنجه پا بلند مى شد تا هدف تير او را مشاهده كند. در اين جنگ خود را سپر جان پيامبر كرد و عرض مى كرد: سينه من سپر جان مقدس شما باشد پيش ‍ از آن كه تير به شما رسد، مايلم سينه مرا بشكافد. ابو طلحه پسرى داشت كه بدان بسيار علاقه مند بود. اتفاقا آن پسر بيمار شد. همين كه مادر احساس ‍ كرد فرزندش مى خواهد وفات كند همسرش ، ابو طلحه را خدمت پيامبر فرستاد. پس از رفتنش بچه از دنيا رفت . ام سليم او را در پارچه اى پيچيد و كنار اتاق گذاشت . فورا غذاى مطبوعى تهيه نمود و خويش را براى پذيرايى شوهر آراست . وقتى ابو طلحه وارد شد حال فرزند خود را پرسيد، در جواب گفت : خوابيده است . پرسيد: غذا آماده است ؟ گفت : آرى . غذا را آورد با هم صرف كردند و پس از غذا از نظر غريزه جنسى نيز او را بى نياز ساخت . در آن بين كه شوهر بهترين دقايق لذت جنسى را داشت ، ام سليم به ابو طلحه گفت : چندى پيش امانتى از شخصى نزد من بود، آن را امروز به صاحبش رد كردم ، از اين موضوع كه نگران نيستى ؟ گفت : چرا نگران باشم وظيفه تو همين بود. ام سليم گفت : پس در اين صورت به تو مى گويم فرزندت امانتى بود از خدا نزد تو، امروز خدا امانت را گرفت . ابو طلحه بدون هيچ تغيير حالتى گفت : من به شكيبايى از تو كه مادر او بودى سزاوارترم . از جا حركت كرد و غسل كرد و دو ركعت نماز گزارد. پس از آن خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و فوت فرزند و عمل ام سليم را به عرض آن جناب رسانيد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند در آميزش امروز شما بركت دهد. آن گاه فرمود: شكر مى كنم خدايى را كه در ميان امت من نيز زنى همانند زن صابر بنى اسرائيل قرار داد (١٠٩) .

### ٢ - تسليم

خدا فرمان داده است كه در برابر او تسليم باشيم (وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (١١٠) ؛ اين فرمان الهى به بندگان و وظيفه بنده اطاعت حق است . امام باقر عليه‌السلام فرمود: احق خلق الله اءن يسلم لما قضى الله (١١١) ؛ سزاوارترين بندگان خدا كسانى هستند كه در مقابل قضاى الهى تسليمند.

## داستان

در زمان يكى از پيامبران مادرى ، جوانى داشت كه او را بسيار دوست مى داشت . آن جوان مرد و مادر، در اين مصيبت بسيار ناراحتى مى كرد، تا جايى كه اقوام او نزد پيامبر وقت رفتند و از او چاره خواستند. او نزد آن مادر آمد و آثار گريه و غم و بى تابى را در او مشاهده كرد. بعد به اطراف نگريست و لانه كبوترى نظر او را جلب كرد آن گاه فرمود: اى مادر! اين لانه كبوتر است ؟ گفت : آرى . فرمود: اين كبوتران جوجه مى گذارند؟ گفت : آرى . فرمود: همه جوجه ها به پرواز در مى آيند؟ گفت : نه ، زيرا بعضى از جوجه هاى آنها را مى گيريم و از گوشت آنها استفاده مى كنيم . فرمود: با اين همه كبوتران لانه خود را ترك مى كنند؟ گفت : نه . فرمود: اى زن ! بترس از اين كه تو در نزد پروردگارت از اين كبوتران پست تر باشى ، زيرا اين كبوتران از خانه شما با آن كه فرزندان آنها را پيش روى آنها مى كشيد و مى خوريد هجرت نمى كنند، لكن تو با از دست دادن يك فرزند از خدا قهر و به او پشت كرده اى و اين همه بى تابى و سخنان ناشايست به زبان جارى مى كنى .

آن مادر چون اين سخنان را شنيد اشك از ديده بر گرفت و ديگر بى تابى نكرد (١١٢) .

### ٣ - رضايت

مومن در همه حال راضى به رضاى حق است . امام حسين عليه‌السلام در لحظات آخر مى فرمايد: الهى ! رضا برضاك و تسليما لاءمرك .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى درد و يكى درمان پسندد  |  | يكى وصل و يكى هجران پسندد  |
| من از درمان و درد و وصل و هجران  |  | پسندم آن چه را جانان پسندد  |

خداوند مى فرمايد: (رَّضِيَ اللَّـهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) (١١٣) ؛ خدا از ايشان راضى است و آنان از خدا.

مومنان حقيقى تسليم قضا و قدر الهى هستند و راضى به رضاى اويند و از كمبودها، بلاها و مصيبت ها نمى نالند و هيچ شكايتى ندارند، چرا كه اين خود عين عبادت ، بلكه راس عبادات است و ترك آن خود گناهى بزرگ . امام سجاد عليه‌السلام فرمود: الصبر و الرضا راءس طاعه الله (١١٤)؛ شكيبايى و خوشنودى سر اطاعت الهى اند.

كسانى كه در دنيا صبر مى كنند و راضى به رضاى حقند و شكر مى گزارند آنها رستگارانند و هم در دنيا نتيجه صبر خود را خواهند ديد و هم در آخرت .

## داستان : راضى به سه بلا

حضرت عيسى بر مردى نابينا و ابرص (پيس) و مفلوج گذر كرد و ديد كه گوشت تنش از جزام فرو ريخته است و مى گويد: شكر خدايى را كه مرا از بلاهايى كه بسيارى از مردم بدان گرفتارند عافيت داد. حضرت عيسى فرمود: اى مرد! كدام بلاست كه تو را از آن عافيت داد؟ گفت : اى روح الله ! من از كسى كه در دل وى آن معرفت كه خدا در دلم قرار داده ، نيست بهترم . فرمود: راست گفتى ، دستت را بده . دست او را گرفت و بر اندامش دست مبارك خود را ماليد، درست اندام و نيكو چهره گرديد و خداوند بيمارى هاى او را به جهت رضاى او بر بلاها شفا داد. وى بعدا يار حضرت عيسى شد و با او عبادت مى كرد (١١٥) .

## داستان : رضايت خلاده

خداوند به حضرت داوود عليه‌السلام وحى كرد كه به خلاده دختر اوس ، مژده بهشت بده و او را آگاه كن كه همنشين تو در بهشت است . داوود به در خانه او رفت و در زد. خلاده در را باز كرد، تا چشمش به داوود افتاد شناخت و گفت : آيا درباره من چيزى نازل شده كه اين جا آمده اى ؟ فرمود: آرى . گفت : شايد زنى همنام من باشد، درباره او نازل شده است ! فرمود: نه ، درباره تو نازل شده . كمى از حالات خود را برايم بگو: گفت : هر درد و زيانى به من رسيد صبر كردم و تسليم رضاى الهى بودم و در مقابل ، هيچ عوضى نخواستم . حضرت داوود فرمود: به همين جهت به اين مقام رسيده اى كه درباره ات وحى نازل شده است . امام صادق عليه‌السلام پس از ذكر اين قصه فرمود: اين همان دينى است كه خدا آن را براى بندگان صالحش ‍ پسنديده است (١١٦) .

# بخش دوم : راه هاى پيشگيرى همراه با آيات ، روايات و ادعيه

چنانكه گفتيم يكى از راه هاى پيشگيرى از بلايا و مصايب دعاست . در اين بخش ، دعاهايى كه از معصومان عليهم‌السلام وارد شده است براى استفاده خوانندگان نقل مى كنيم :

## دعا براى ايمن از سلطان ، بلا، ظهور اعدا و ترس از فقر و تنگى سينه

يا من تحل به عقد المكاره ... (١١٧) .

گفتن سى بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر؛ انسان را از فرو آمدن خانه ، غرق شدن ، سوختن ، افتادن در چاه ، دريدن درندگان و مرگ هاى بد حفظ مى كند (١١٨) .

هر كس بعد از نماز صبح ده مرتبه سبحان الله العظيم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم ؛ بگويد حق تعالى او را عافيت مى دهد و از كورى ، ديوانگى ، خوره ، پريشانى ، فرو آمدن خانه و خرفتى در هنگام پيرى مى رهاند (١١٩) .

اگر بترسى از خراب شدن خانه و مكانى كه در آن جا مى خوابى اين آيه را بخوان :

ان الله يمسك السموات و الاءرض اءن تزولا و لئن زالتا ان اءمسكهما من اءحد من بعده انه كان حكيما غفورا (١٢٠)

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه ، هر كس در صبح سه مرتبه اين دعا را بخواند تا شام به او بلايى نرسد و اگر در شام بگويد صبح به او بلايى نرسد: بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شى ء فى الاءرض و لا فى السماء و هو السميع العليم (١٢١)

هر بنده اى كه صبح سه مرتبه الحمدلله رب العالمين الحمدلله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه بگويد هفتاد نوع بلا از او دفع مى شود كه كمترين آنها اندوه است (١٢٢) در مفاتيح الجنان ، در بخش «ادعيه صباح و مساء» دعاهاى متعددى براى ايمنى از آفات و بليات آورده شده است .

## براى رفع تمامى امراض

از امام رضا عليه‌السلام روايت شده است كه براى دفع تمامى امراض بر آنها بخوان : يا منزل الشفاء و مذهب الداء صل على محمد و آله و انزل على وجعى الشفاء (١٢٣)

## براى ايمنى از بلاها

بسم الله الرحمن الرحيم . بسم الله خير الاسماء... (١٢٤)

در مفاتيح الجنان ، بخشى با عنوان «ادعيه الوسائل الى المسائل» است كه خوانندگان اهل دل و دعا مى توانند از آن بهره گيرند و نويسنده را نيز از دعاى خير فراموش نمايند.

## براى ايمنى از سوختن و غرق شدن

از اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: براى ايمنى از سوختن و غرق شدن بخوانيد: الله الذى نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين و ما قدروا الله حق قدره و الاءرض جميعا قبضه يوم القيامه و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالى عما يشركون (١٢٥)

## براى ايمنى از جانوران درنده

لقد جائكم رسول من اءنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين رؤ وف رحيم فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هم عليه توكلت و هو رب العرش العظيم (١٢٦)

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه از قرائت سوره زلزال خسته نشويد، زيرا هر كه اين سوره را در نوافل (نمازهاى مستحبى) بخواند هيچ گاه به او زلزله نمى رساند و با صاعقه و با هيچ آفتى از آفات دنيا نمى ميرد و وقت مردن فرشته اى نزد سر او بيايد و به ملك الموت . بگويد: با او مدارا كن ، زيرا او بسيار مرا ياد مى كرد. در خبر ديگر آمده است كه پرده از جلو چشمش برداشته مى شود و منازل خود را در بهشت مى بيند و به آسان ترين وجهى قبض روح مى شود و روح او را هفتاد هزار فرشته مشايعت مى كنند و او را به سوى بهشت ببرند (١٢٧) .

بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِيمِ

ِإذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

## دعا به هنگام ديدن اهل بلا

از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود: وقتى يكى از اهل بلا را ديدى سه مرتبه آهسته بگو كه او نشنود: الحمد لله الذى عافانى مما ابتلاك به و لو شاء فعل ؛ كه هر كس چنين كند هرگز آن بلا به آن نرسد.

عقيقه فرزند، چه پسر باشد و چه دختر، سنت مؤ كد است بر كسى كه بتواند آن را انجام دهد: بهتر آن است كه در روز هفتم انجام شود و اگر تاخير كند تا بلوغ طفل بدهد سنت است و بعد از بلوغ تا آخر عمر بر خود فرد سنت است . عقيقه براى دفع بلا و آفات از فرزند، بسيار موثر است . در وقت كشتن عقيقه اين دعا را بخواند: بسم الله و بالله اللهم عقيقه عن فلان ؛ (به جاى فلان نام او را بگويد) لحمها بلحمه و دمها بدمه و عظمها بعظمه اللهم اجعلها وقاء لال محمد عليه و آله السلام

بهتر آن است كه گوسفند كور و بسيار لاغر نباشد و گوشش بريده نشده باشد و بسيار لنگ نباشد. حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: عقيقه از باب قربانى نيست . هر گوسفندى كه باشد خوب است . غرض گوشت است هر چند فربه تر باشد بهتر است . سنت است كه عقيقه پسر، نر باشد و عقيقه دختر، ماده و پدر و مادر از گوشت عقيقه نخورند و كراهت خوردن مادر بيشتر است . سنت است كه بپزند و خام تصدق نكنند و اگر خام تصدق كنند هم خوب است . شرط نيست كه حتما عقيقه به فقرا داده شود اما اگر صالحان و فقيران را دعوت كنند بهتر است (١٢٨) .

## دعا براى حفظ و حراست

شيخ ابن فهد روايت كرده است كه ابو الدرداء را خبر دادند كه خانه ات سوخته است . گفت : نسوخته است . ديگرى خبر داد باز چنين گفت ، تا سه مرتبه . پس معلوم شد كه خانه هاى اطراف همه سوخته خانه او نسوخته گفتند: از چه راه دانستى كه خانه تو نسوخته است ؟ گفت : زيرا كه شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه هر كه در صبح اين دعا را بخواند در آن روز بدى به او نمى رسد و اگر در شام بخواند در آن شب بدى به او نمى رسد و من اين دعا را خوانده بودم :

اللهم انت ربى لا اله الا اءنت عليك توكلت و اءنت رب العرش العظيم و لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم ما شاء الله كان و ما لم يشاء لم يكن اءعلم اءن الله على كل شى ء قدير و اءن الله قد اءحاط بكل شى ء علما. اللهم انى اءعوذبك من شر نفسى و من شر قضاء السوء و من شر كل ذى شر و من شر الجن و الانس و من شر كل دابه اءنت آخذ بناصيتها ان ربى على صراط مستقيم (١٢٩)

## دعا براى حفظ زراعت از آفات

در عده الداعى نقل كرده اين رقيه را براى حفظ زراعت خربزه و خيار و ساير زراعت ها از كرم و جانورى كه آن را فاسد مى كند و كيفيت آن چنان است كه بنويسد بر چهار پارچه نى يا چهار رقعه (كاغذ) و بگذارد در چهار نى و بگذارد آنها را در چهار طرف مزرعه : اءيها الدود اءيها الدواب و الهوام و الحيوانات اخرجوا من هذه الاءرض و الزرع الى الخراب كما خرج ابن متى من بطن الحوت ، فان لم تخرجوا اءرسلت عليكم شواظا من نار و نحاس فلا تنتصران الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم اءلوف حذر الموت فقال لهم الله : موتوا فماتوا. اخرجوا منها فانك رجيم فخرج منها خائفا يترقب سبحان الذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاءقصى . كاءنهم يوم يرونها لم يلبسوا الا عشيه او ضحيها فاخرجناهم من جنات و عيون و زروع و مقام كريم و نعمه كانوا فيها فاكهين فما بكت عليهم السماء و الاءرض و ما كانوا منظرين . اخرج منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين اخرج منها مذؤ ما مدحورا فلناءتينهم بجنود لا قبل لهم و لنخرجنهم منها اذله و هم صاغرون (١٣٠)

البته مراد از دعاهاى دفع آفات كشاورزى اين نيست كه محصول كشاورزى را به امان خدا رها كنيم و از شيوه هاى علمى كشاورزى دفع آفات و بهره نبريم ، بلكه از ذكر دعا، به عنوان پشتوانه كار بهره مى جوييم .

## خاصيت انگشتر عقيق

به دست كردن انگشترى عقيق آثار مباركى دارد كه يكى از آنها گشايش رزق و روزى است . جنس انگشتر براى مردان بايد از نقره باشد. زنان مى توانند عقيق را با انگشتر طلا نيز به دست كنند. به انگشتر عقيق احترام بگذارد. با دستى كه انگشتر عقيق در آن است طهارت نگيرد و انگشتر را در جايى نگذارد كه موجب بى احترامى است و از راه حلال به دست آمده باشد (١٣١) .

سيد بن طاووس از حضرت امام محمدباقر عليه‌السلام روايت كرده است كه هر كه صبح كند و در دستش انگشتر عقيقى باشد و در انگشت دست راست كرده باشد و پيش از آن كه نظرش به كسى بيفتد نگين آن را به جانب كف دست بگرداند و به آن نظر كند و به سوره (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) تا آخر بخواند پس بگويد: آمنت بالله وحده لا شريك له و كفرت بالجبت و الطاغوت و آمنت بسر آل محمد و علانيتهم و ضاهرهم و باطنهم و اءولهم و آخرهم ؛ پس چون چنين كند خداوند عالميان او را نگاه دارد در آن روز از شر آنچه از آسمان نازل مى شود و آنچه بالا مى رود به سوى آسمان و آنچه در زمين فرو مى رود و آنچه بيرون مى آيد از زمين و در حرز و حمايت خدا و دوستان خدا باشد تا شام (١٣٢) .

انگشتر عقيق باعث ايمنى در سفر مى شود و هر غم و اندوهى را بر طرف مى سازد و شخص را بر دشمن پيروز مى گرداند.

## براى دفع شر و بلا

امام موسى كاظم عليه‌السلام فرمود: هر كس در هر روزى هنگام زوال خورشيد چهار ركعت نماز بخواند و در هر ركعت حمد و آيت الكرسى را قرائت كند خداوند تعالى اهل ، مال ، دين و دنيايش را از شر و بلا باز مى دارد (١٣٣) .

## امان براى جميع آفت ها

از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمودند: هر كس ‍ اين دو آيه را در شبانگاه بخواند حق تعالى تا شبانگاه ديگر او را از جميع آفات نگاه دارد و آن دو آيه اين است : يكى آيه الكرسى و ديگر اول سوره (حم مومن) تا (وَإِلَيْه الْمَصِير) (١٣٤) .

در كتاب جواهر مكنونه آورده است كه مرحوم مجلسى در شرح بر كتاب فقيه حديثى ايراد فرموده : از اهل بيت عصمت عليهما‌السلام، كه در شدايد و سختى ها و در امور مهم و عظيم ، دوازده مرتبه قرائت آيه الكرسى باعث دفع و رفع شدايد و بسيار نجات بخش است و بعد فرمودند كه من مضمون اين حديث شريف را بارها تجربه كرده ام و آزموده ام و تخلف نديده ام (١٣٥) .

## براى چشم زخم

معمر بن خلاد گويد: با امام رضا عليه‌السلام در يكى از بازارهاى خراسان بودم . آن حضرت به من امر كرد كه بوى خوش (عطر) براى آن حضرت بخرم . پس هنگامى كه آن را گرفتم با تعجب به آن نگاه كرد، پس به من فرمود: اى معمر! به درستى كه چشم زخم حق است . پس در رقعه اى سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتين (فلق و ناس) و آيه الكرسى را بنويس و آن را داخل كوزه يا شيشه اى در بسته قرار ده (١٣٦) .

## خواص نادعلى عليه‌السلام

براى رفع گرفتارى هاى مهم آن را هزار بار بخواند. دعا چنين است :

ناد عليا مظهر العجائب تجده عونا لك فى النوائب كل هم و غم سينجلى بولايتك يا على يا على يا على

براى چشم زخم سه روز و هر روز سه بيست بار آن را بخواند. خواندن هفتاد بار نادعلى عليه‌السلام در هر روز به جهت حاجت و تنگى معاش و امور مهم ديگر بسيار موثر است و ادعاى تجربه شده است و گفته اند كه در خواب يكى از ائمه عليهم‌السلام بر او ظاهر مى شود و مطلب را برايش ‍ بيان مى فرمايد (١٣٧) .

حضرت امير عليه‌السلام فرمود: هر كس پيش از بر آمدن آفتاب ، سوره اخلاص و قدر، و آيه الكرسى را يازده بار بخواند، خداوند مال و دارايى اش ‍ را در امان مى دارد (١٣٨) .

از حضرت صادق عليه‌السلام نقل است : هر كس سوره نحل را ماهى يك بار بخواند به قرض دچار نمى شود و هفتاد نوع بلا از او دور مى شود (١٣٩) ...

دعاى زير براى امور مهم و اندوه و بلاهاى سخت و برآورده شدن حاجت سودمند است :

بحق يس و القرآن الحكيم و بحق طه و القرآن العظيم يا من يقدر على حوائج السائلين يا من يعلم ما فى الضمير يا منفسا عن المكروبين يا مفرجا عن المغمومين يا راحم الشيخ الكبير يا رازق الطفل الصغير يا من لا يحتاج الى التفسير صل على محمد و آل محمد و افعل بى كذا و كذا، و به جاى «كذا و كذا» حاجت خود را بخواهد (١٤٠) .

از امام باقر عليه‌السلام روايت است كه چون از حادثه يا چيزى بترسى دو ركعت نماز بگزار آن گاه رو به قبله هفتاد بار بگو: يااصبر الناظرين و يا اسمع السامعين و يا اءسرع الحاسبين و يا اءرحم الراحمين . آن گاه بر زبان آور آنچه را مى خواهى و از آنچه مى ترسى (١٤١).

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه آن حضرت فرمود: هر كس غم و اندوه يا بلايى به او مى رسد بگويد: الله ربى لا اءشرك به شيئا توكلت على الحى الذى لا يموت (١٤٢) .

# پى نوشت ها

۱ - صدوق ، توحيد، ص ۲۴۴.

۲ - انبياء، آيه ۲.

۳ - اسراء، آيه ۲۳.

۴ - انعام ، آيه ۱۰۱.

۵ - ملك ، آيه ۱۴.

۶ - سباء، آيه ۳.

۷ - فرقان ، آيه ۵۸.

۸ - اصول كافى ، ج ۱، ص ۱۰۹.

۹ - انعام ، آيه ۷۳.

۱۰ - فاطر، آيه ۱۵.

۱۱ - رحمن ، آيه ۷.

۱۲ - ر.ك : نهج البلاغه ، خ ۲۱.

۱۳ - غرر الحكم ، ح ۸۱۹.

۱۴ - مبداء و معاد، ص ۱۰۷.

۱۵ - بقره ، آيه ۱۶۴.

۱۶ - صدوق ، امالى ، ص ۲۶۷، چاپ قديم .

۱۷ - انشراح ، آيه ۵ و ۶.

۱۹ - بلد، آيه ۴.

۲۰ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵۶، چاپ كمپانى .

۲۱ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵۵.

۲۲ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵۶.

۲۳ - پند تاريخ ، ج ۲، ص ۱۸۰، با تصرف .

۲۴ - جامع السعادات ، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲۵ - بقره ، آيه ۱۵۵.

۲۶ - داستانهاى ما، ج ۳، ص ۴۵، با دخل و تصرف .

۲۷ - ملك ، آيه ۲۰.

۲۸ - كلينى فروغ كافى ، ج ۸، ص ۷۵، چاپ جديد.

۲۹ - تاريخ انبياء، ج ۱، ص ۱۶۴ - ۱۶۹، با دخل و تصرف .

۳۰ - حكايتهاى شنيدنى ، ج ۴، ص ۶۵.

۳۱ - پند تاريخ ، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳۲ - جامع السعادات ، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳۳ - اعراف ، آيه ۹۴.

۳۴ - اعراف ، آيه ۱۳۰.

۳۵ - محجه البيضا، ج ۸، ص ۲۵۵.

۳۶ - نهج الفصاحه .

۳۷ - جاثيه ، آيه ۲۲.

۳۸ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴، چاپ جديد.

۳۹ - طور، آيه ۷.

۴۰ - عنكبوت ، آيه ۴.

۴۱ - جامع السعادات ، ج ۳، ص ۴۸، با دخل و تصرف .

۴۲ - داستانها و پندها، ج ۶، ص ۱۵۷.

۴۳ - تفسير معين ، ص ۳۶۶.

۴۴ - حليه المتقين ، ص ۴۷۲.

۴۵ - تاريخ انبياء، ج ۲، ص ۲۸۴، با دخل و تصرف .

۴۶ - حليه المتقين ، ص ۴۷۳.

۴۷ - فقه الرضاعليه‌السلام .

۴۸ - حياه القلوب ، ج ۱، ص ۱۵۲، با دخل و تصرف .

۴۹ - قصص ، آيه ۵۹.

۵۰ - جامع الاخبار، ص ۱۱۳.

۵۱ - شعراء، آيه ۲۲.

۵۲ - احياء القلوب ، ص ۷۶.

۵۳ - نهج البلاغه ، شرح و ترجمه فيض الاسلام ، ص ۱۱۹۳.

۵۴ - حكايتهاى شنيدنى ، ج ۳، ص ۵۳، با تصرف .

۵۵ - اصول كافى ، ج ۵، ص ۳۷۵.

۵۶ - تاريخ انبياء، ج ۲، ص ۳۴، با دخل و تصرف .

۵۷ - ر.ك : انعام ، آيات ۱۶۲ - ۱۶۶.

۵۸ - وسائل الشيعه .

۵۹ - وسائل الشيعه .

۶۰ - وسائل الشيعه .

۶۱ - جامع السعادات ، ج ۲، ص ۲۳۱.

۶۲ - حليه المتقين ، ص ۴۷۹.

۶۳ - كافى .

۶۴ - مستدرك الوسائل .

۶۵ - مستدرك الوسائل .

۶۶ - مستدرك الوسائل . ۶۷وسائل الشيعه .

۶۸ - مستدرك الوسائل .

۶۹ - بحار الانوار، ج ۱۶.

۷۰ - سفينه البحار؛ كافى .

۷۱ - محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، آيه ۲۴ - ۲۵.

۷۲ - كافى .

۷۳ - مستدرك الوسائل .

۷۴ - بحار الانوار.

۷۵ - اصول كافى .

۷۶ - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹.

۷۷ - مستدرك الوسائل .

۷۸ - حليه المتقين ، ص ۴۷۲.

۷۹ - مستدرك الوسائل .

۸۰ - ۸۰وسائل الشيعه .

۸۱ - اصول كافى ، ترجمه محمد باقر كمره اى ، ج ۵، كتاب ايمان و كفر، ص ۵۴۶.

۸۲ - اصول كافى ، ترجمه محمد باقر كمره اى ، ج ۵، كتاب ايمان و كفر، ص ۳۷۲.

۸۳ - اصول كافى ، ترجمه محمد باقر كمره اى ، ج ۵، كتاب ايمان و كفر، ص ۳۷۲.

۸۴ - اصول كافى ، ترجمه محمد باقر كمره اى ، ج ۵، كتاب ايمان و كفر، ص ۳۷۵.

۸۵ - مومن ، آيه ۶۰.

۸۶ - تذكره الحقايق ، ص ۲۰.

۸۷ - بقره ، آيه ۱۸۶.

۸۸ - سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۴۶، چاپ قديم .

۸۹ - اصول كافى ، ج ۶، ص ۲۵.

۹۰ - اصول كافى ، ج ۶، ص ۲۵.

۹۱ - شنيدنيهاى تاريخ ، ص ۲۲.

۹۲ - مائده ، آيه ۳۵.

۹۳ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۴۴.

۹۴ - داستانهاى شگفت ، ص ۳۲۳.

۹۵ - اعراف ، آيه ۹۶.

۹۶ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۲.

۹۷ - محمد باقر مجلسى ، عين الحياه ؛ فروع كافى ، ج ۴، ص ۷، ح ۱.

۹۸ - حليه المتقين ، ص ۴۸۷.

۹۹ - ذاريات ، آيه ۲۲.

۱۰۰ - حكايتهاى شنيدنى ، ج ۲، ص ۶۵، با دخل و تصرف .

۱۰۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵.

۱۰۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴.

۱۰۳ - سفينه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.

۱۰۴ - آل عمران ، آيه ۶۸.

۱۰۵ - رجال كشى ، ص ۴۹۶.

۱۰۶ - مجمع البحرين ، ماده «سبب».

۱۰۷ - غرر الحكم ، ح ۸۱۶.

۱۰۸ - ملا محمد مهدى نراقى ، جامع السادات ، ج ۳، ص ۴۰۴.

۱۰۹ - پند تاريخ ، ج ۲، ص ۱۸۴، با دخل و تصرف .

۱۱۰ - انعام ، آيه ۷۱.

۱۱۱ - جامع السعادات ، ج ۲، ص ۲۰۴.

۱۱۲ - نمونه معارف ، ج ۲، ص ۷۶۱، با دخل و تصرف .

۱۱۳ - مجادله ، آيه ۲۲.

۱۱۴ - جامع السعادات ، ج ۳، ص ۲۰۳.

۱۱۵ - علم اخلاق اسلامى ، ج ۳، ص ۲۶۲؛ جامع السعادات ، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۱۶ - داستانها و پندها، ج ۳، ص ۳۷.

۱۱۷ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعا براى ايمن از شر اعدا و... .

۱۱۸ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، تعقيبات مشتركه .

۱۱۹ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، تعقيبات نماز صبح .

۱۲۰ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، آداب وقت خواب .

۱۲۱ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، ادعيه صباح و مساء.

۱۲۲ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، ادعيه صباح و مساء.

۱۲۳ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعا براى عافيت . در همين بخش دعاهاى ديگرى نيز وجود دارد كه بدان جا رجوع كنيد.

۱۲۴ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعاء مجرب .

۱۲۵ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، خواص مورد آيات .

۱۲۶ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، خواص مورد آيات .

۱۲۷ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، خواص مورد آيات ، با دخل و تصرف .

۱۲۸ - براى تفصيل بيشتر ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعاى عقيقه ، بادخل و تصرف .

۱۲۹ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعا براى حفظ و حراست .

۱۳۰ - ر.ك : مفاتيح الجنان ، دعاى حفظ زراعت از آفات .

۱۳۱ - ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومنين ، ص ۲۵.

۱۳۲ - ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومنين ، ص ۲۵، دعاى نظر كردن به انگشتر عقيق .

۱۳۳ - جابر رضوانى ، آثار و بركات آيه الكرسى ، ص ۴۹.

۱۳۴ - جابر رضوانى ، آثار و بركات آيه الكرسى ، ص ۵۸.

۱۳۵ - جابر رضوانى ، آثار و بركات آيه الكرسى ، ص ۶۳.

۱۳۶ - جابر رضوانى ، آثار و بركات آيه الكرسى ، ص ۷۰.

۱۳۷ - جابر رضوانى ، آثار و بركات آيه الكرسى ، ص ۸۵ - ۸۹.

۱۳۸ - ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومن ، ص ۳۷.

۱۳۹ - ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومن ، ص ۳۸.

۱۴۰ - ر.ك : ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومن ، ص ۵۵، با دخل و تصرف .

۱۴۱ - ر.ك : ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومن ، ص ۱۱۷، با دخل و تصرف .

۱۴۲ - ر.ك : ابراهيم احمديان ، مشكل گشاى مومن ، ص ۱۱۷، با دخل و تصرف .

فهرست مطالب

[پيش گفتار 2](#_Toc490483239)

[بخش اول : فلسفه بلاياى طبيعى و مصايب 9](#_Toc490483240)

[قضا و قدر 9](#_Toc490483241)

[جبر و اختيار 10](#_Toc490483242)

[انواع توحيد 13](#_Toc490483243)

[اشاره به بعضى از صفات الهى 16](#_Toc490483244)

[شر عدمى و نسبى است 20](#_Toc490483245)

[داستان : قصاص 26](#_Toc490483246)

[فلسفه و حكمت بلاها و مصايب و اختلافات 29](#_Toc490483247)

[١ - بلاها و مصيبت ها مادر خوشبختى ها 32](#_Toc490483248)

[٢ - بلا براى اوليا 33](#_Toc490483249)

[داستان : دخترم بيمار نشده 34](#_Toc490483250)

[داستان : سكاكى 36](#_Toc490483251)

[فلسفه بلايا 38](#_Toc490483252)

[داستان : ابراهيم عليه‌السلام و قربانى اسماعيل عليه‌السلام 39](#_Toc490483253)

[داستان : هارون مكى 41](#_Toc490483254)

[داستان : على عابد در زندان 43](#_Toc490483255)

[داستان : كفاره گناهان 45](#_Toc490483256)

[داستان : مقام عبادى مريض 47](#_Toc490483257)

[عذاب 52](#_Toc490483258)

[داستان : جزاى عمل 54](#_Toc490483259)

[داستان : قاتل يحيى زنا زاده بود 56](#_Toc490483260)

[داستان : قوم لوط 58](#_Toc490483261)

[داستان : ستم فرعون 60](#_Toc490483262)

[داستان : سبب نزول عذاب 62](#_Toc490483263)

[داستان : عذاب و تعجب فرشته 64](#_Toc490483264)

[٧ - عاق والدين 65](#_Toc490483265)

[داستان : بى اعتنايى به والدين 66](#_Toc490483266)

[داستان : ترك اولى 67](#_Toc490483267)

[٨ - قطع رحم 68](#_Toc490483268)

[داستان : صله رحم 70](#_Toc490483269)

[داستان : سبب طول عمر 71](#_Toc490483270)

[٩ - شراب خوارى ، اشتغال به موسيقى و آلات قمار و غنا 72](#_Toc490483271)

[راه هاى جلوگيرى از بلا و مصيبت 76](#_Toc490483272)

[1 - دعا 76](#_Toc490483273)

[داستان 79](#_Toc490483274)

[٢ - توسل 79](#_Toc490483275)

[داستان : دفع بلا 81](#_Toc490483276)

[٣ - تقوا 82](#_Toc490483277)

[٤ - صدقه 83](#_Toc490483278)

[داستان : صدقه 84](#_Toc490483279)

[٥ - قرآن 85](#_Toc490483280)

[داستان : توجه به خلق يا خالق 86](#_Toc490483281)

[٦ - صله رحم و رضايت پدر و مادر 87](#_Toc490483282)

[داستان : جريح عابد 88](#_Toc490483283)

[٧ - وجود مومنين و علما 89](#_Toc490483284)

[داستان : دفع بلا به جهت مومن 90](#_Toc490483285)

[٨ - پيروى از عقل 91](#_Toc490483286)

[بعد از بلا و مصيبت چه بايد كرد؟ 95](#_Toc490483287)

[١ - صبر 95](#_Toc490483288)

[داستان : وفات فرزند 96](#_Toc490483289)

[٢ - تسليم 97](#_Toc490483290)

[داستان 98](#_Toc490483291)

[٣ - رضايت 99](#_Toc490483292)

[داستان : راضى به سه بلا 100](#_Toc490483293)

[داستان : رضايت خلاده 101](#_Toc490483294)

[بخش دوم : راه هاى پيشگيرى همراه با آيات ، روايات و ادعيه 102](#_Toc490483295)

[دعا براى ايمن از سلطان ، بلا، ظهور اعدا و ترس از فقر و تنگى سينه 102](#_Toc490483296)

[براى رفع تمامى امراض 104](#_Toc490483297)

[براى ايمنى از بلاها 104](#_Toc490483298)

[براى ايمنى از سوختن و غرق شدن 104](#_Toc490483299)

[براى ايمنى از جانوران درنده 105](#_Toc490483300)

[دعا به هنگام ديدن اهل بلا 106](#_Toc490483301)

[دعا براى حفظ و حراست 107](#_Toc490483302)

[دعا براى حفظ زراعت از آفات 108](#_Toc490483303)

[خاصيت انگشتر عقيق 109](#_Toc490483304)

[براى دفع شر و بلا 110](#_Toc490483305)

[امان براى جميع آفت ها 110](#_Toc490483306)

[براى چشم زخم 111](#_Toc490483307)

[خواص نادعلى عليه‌السلام 112](#_Toc490483308)

[پى نوشت ها 114](#_Toc490483309)

[فهرست مطالب 120](#_Toc490483310)